

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان

شناخت محیط - عالم غیب

چکیده

از عواملی که در شناخت محیط بایستی مورد بررسی قرار گیرد جنبه های غیر مادی و غیر مشهود است که در اصطلاح اسلامی بعنوان غیب می شناسیم

متأسفانه در دیدگاه غربی یا اصولاً این عالم را قبول ندارند و یا بطور غیر حقیقی و خرافی و بی پایه و به تعبیر غیر قابل قبول معتقدند مثل تعریف شانس (chance)

اما در باورهای ما عالم قابل مشاهده ، تنها قسمت کوچک و ناچیزی از عالم موجود را تشکیل میدهد که بسیار دارای محدودیتهای مادی است

بدیهی است برای یک شناخت و بررسی محیطی بایستی همه ابعاد تاثیر گذار بر محیط مورد بررسی قرار بگیرد .

در این قسمت با مفاهیمی که در این موضوع موثر و قابل ملاحظه است آشنا می شویم

شناخت این ابعاد نیز در تصمیم گیری و تدوین اهداف و سیاستهای راهبردی ضروری است .

کلمات کلیدی

غیب، اذن، خواب، جن، شعور

جهان غیر مادی

انسانی که مادی است و جهان بینی او ماده است و لاغیر، سخن از غیب و روح و قلب و امثال آن، برای او مطرح نیست، فقط سخن از قلعه است. آن گاه خدای سبحان فرمود ما همین قلعه را به دست خودشان خراب کردیم. اولین کاری که کردیم با کشتن زعیمشان اینها را ترساندیم. وقتی ترسیدند، شروع به فرار کردند و برای اینکه زودتر فرار کنند ،همین قلعه ای که برای اینها جای امن بود به دست خود اینها خراب شد، بدون اینکه ما از راه دیگر تخریب کنیم، گرچه مؤمنین از بیرون تخریب می کردند؛ اما قبل از اینکه مؤمنین شروع به کار بکنند، اینها شروع به تخریب کردند: ﴿فَأْتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ

بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ﴾: همین کسانی که قلعه برای اینها جای امن بود، همین جای امن شده جای عذاب. اینها می‌خواستند فرار کنند اگر یک خانه عادی باشد، در آن را باز کردن و فرار کردن سهل است؛ اما از قلاع مستحکم گریختن، کار آسانی نیست. همین مأمن شده جای خطر؛ اگر خدای سبحان اراده کند جای امن می‌شود جای خطر یا جای خطر می‌شود جای امن. هرگز کسی فکر نمی‌کرد در جریان طوفان نوح از تنور آب بجوشد. تنوری که عمری آتش داد جا برای آب نبود و ممکن بود خدای سبحان دستور بدهد همین آب در جای دیگر بجوشد؛ اما از تنور جوشش دادن نشانه آن است که هر جا را خدا بخواهد اراده کند وضع برمی‌گردد: ﴿وَقَارَ التَّنُورُ﴾. [۳۹] هیچ کس فکر نمی‌کرد تنوری که در تمام مدت جای شعله آتش است، حالا آب فوران کند؛ جایی که فکر نمی‌کند خدا به آدم خطر می‌رساند. اگر کسی بیراهه برود جایی که فکر نمی‌کند خدا به انسان فیض می‌رساند، اگر در راه باشد؛ این چنین نیست که ﴿مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾. [۴۰] وقتی هم که بخواهد بگیرد ﴿مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ می‌گیرد؛ چه بهتر که انسان کار را به او بسپارد، اگر کار را به او بسپارد و در مسیر مستقیم باشد راحت است، چون او عزیز است. اگر بیراهه برود آن راهی که فکر نمی‌کرده است از همان راه آسیب می‌بیند؛ چه اینکه اگر در راه باشد از آن راهی که فکر نمی‌کرد به او نفع می‌رسد. هم درباره تقوا آمده است که ﴿مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾، هم درباره بی‌تقوایی و انحراف آمده است که ﴿فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا﴾. اینها فکر همه چیز را کردند فکر سنگ و گل را کردند اما فکر دل را نکردند که چه کسی بر دل اینها مسلط می‌شود و اینها را می‌ترساند. فرمود ما اینها را مرعوب کردیم، با گشته شدن زعیمشان به نام کعب بن اشرف، اینها را مرعوب کردیم. رعب را در دل اینها القا کردیم: ﴿وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾ حالا معلوم می‌شود که چرا سوره با توحید شروع شد فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ﴾. قسمت ۲/حشر/تسنیم

علم غیب برای عموم

، پرده جلوی چشم خود انسان است نه واقع؛ واقع پوشیده نیست، این پرده است که جلوی چشم بیننده است. در سوره مبارکه «ق» هم فرمود: ﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾؛ [۳] یعنی قیامت که می‌شود پرده از جلوی چشم تبه‌کار برداشته می‌شود، نه اینکه پرده از روی عالم برداشته بشود. فرمود «و كَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَنَا» یا «عن الواقع غطاءه»، بلکه فرمود: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ﴾، اینها که ﴿أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي﴾ اند و اگر کسی بی‌پرده جهان را دید برای او تفاوت نمی‌کند، اگر پرده از جلوی چشم دیگران برداشته شود برای او یکسان است. غرض آن است که این ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ ارشاد

به نفی موضوع است. قسمت ۲۵/حشر/تسنیم

این اولین آیه‌ای که آمده است که «توحید الوهیت» حق را اثبات می‌کند اگر کسی بخواهد اله باشد، معبود باشد و پرورنده باشد باید غیب و شهادت را بداند، اگر سرّ و علن را نداند که نمی‌تواند بی‌پرواند؛ لذا «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» را هم ذکر می‌کند که این اولین آیه از این آیات است. غیب و شهادت را هم به دو قسم تقسیم کردند: یک شهادت مطلق و یک شهادت نسبی، یک غیب مطلق و یک غیب نسبی. شهادت مطلق که هیچ غیبی در او نیست، همین نشئه ظاهری و عالم طبیعت است که این محسوس است. شهادت به معنای مشهود؛ یعنی محسوس، این شهادت مطلق است غیبی در اوست. غیب مطلق مقام ذات اقدس الهی است که او برای همه غیب است نه انبیا را به آن مقام راهی است نه اولیا(علیهم السلام) به آن مقام راهی است، احدی به آن مقام راه ندارند. آنها که اهل این معنا هستند گفتند همان که گفت «أفأعبد ما لا أرى»، همان می‌گوید «لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ»؛ [۱۸] همان رفت دید مرزش محدود است جلوتر راه ندارد؛ معلوم می‌شود آنچه را که او دیده است، گنه ذات نبود. این چنین نیست که این «لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمِ» را کسی گفته باشد، «أفأعبد ما لا أرى» را دیگری گفته باشد. گنه ذات جا برای شهود احدی از انبیا و اولیا(علیهم السلام) نیست؛ لذا معرفت حق با اعتراف آمیخته است، یعنی «مَا عَرَفْنَاكَ» [۱۹] حتماً کنار معرفت هست، غیر از گنه ذات و صفات ذاتی که عین ذات است از این دو مرحله که بگذریم می‌افتد مقام ظهورات حق همان چند روایتی که از نهج/البلاغه خوانده شد که بهترین تعبیر همان تعبیر تجلی بود که «تجلی بها» هم دربارهٔ عقول، هم دربارهٔ سایر مدارج که این چند تعبیر تجلی از نهج/البلاغه خوانده شد.

پس گنه ذات اقدس الهی غیب مطلق است برای احدی ظاهر نشد، نمی‌شود، نخواهد شد؛ این چنین نیست که مثلاً در قیامت کسی به گنه ذات راه پیدا کند، حالا الآن راه پیدا نکردند بعدها راه پیدا می‌کنند، آن غیب مطلق است و این نشئه طبیعت هم شهادت مطلق است و «بینهما هم متوسطاً». اگر کسی وارد عالم ملکوت شد عالم ملکوت برای او شهادت است برای دیگران غیب. اگر کسی وارد مقام: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾ شد، ﴿وَيُثَبِّتُ﴾؛ این مرحله که لوح محو و اثبات است برای او شهادت است، ﴿وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ [۲۰] برای او غیب است. هر چه بالاتر برود، آن مرحله‌ای که رسیده است برای او شهادت است، مرحلهٔ بالا برای او غیب است و آنچه که در جهان امکان؛ یعنی فعل خداست و فیض خداست، و خدا آفرید؛ حالا چه قیامت باشد، چه دربارهٔ اوصاف مبدأ باشد، افعال مبدأ باشد در گذشته یا افعال مبدأ باشد در آینده؛ آنچه که در نشئهٔ فعل است و خدا آفرید، این برای آن انسان کامل؛ مثل عترت طاهره(علیهم السلام) غیب نیست؛ برای اینکه اینها یا اولین مخلوق‌اند یا ثانی و ثالث و رابع‌اند. اگر اولین فیض حق بودند که همتای با حقیقت اهل بیت(علیهم السلام) است که اینها اولین نور خدا هستند، دیگر بالاتر از اینها که چیزی خدا خلق نکرده. اگر از مقام ذات بگذریم که یک فصل است و صفات ذاتیه حق بگذریم که فصل دوم است به مقام فعل حق برسیم چیزی که خدا آفرید حالا چه قبلاً آفرید، چه بعداً خلق می‌کند، چیزی نیست که از عترت طاهره مخفی باشد؛ برای اینکه یا اولین خلق خداست یا ثانی و ثالث است، اگر

در رتبه اول قرار گرفت که خود اهل بیت‌اند؛ چون «أول ما خلق الله» نور اینهاست [۲۱] و اگر در رتبه ثانی و ثالث قرار گرفتند که محاط اینها هستند؛ لذا درباره مسئله قیامت در همان سوره مبارکه «جن» که فرمود: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾؛ قبل آن درباره معاد است که سؤال می‌کنند، آیا قیامت نزدیک است یا نه؟ فرمود او غیب است و غیب را کسی نمی‌داند همان غیبی که قبلش درباره معاد بود ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ [۲۲] که در روایات آمده است رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مُرتضاست، ما هم مرتضا هستیم، [۲۳] همان صفتی که پیغمبر داشت، اهل بیت (علیهم السلام) دارند، اینها هم به آن مسئله عالم‌اند؛ حالا آن روایاتی که می‌گوید معاد را اینها نمی‌دانند، باید با این آیه‌ای که ظاهر آن آن است که معاد را هم اینها می‌دانند جمع بشود و توجیه بشود که این ناظر به کدام یک از این نشئات است. قسمت ۲۴/حشر/تسنیم

خواب

مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل می‌کند در آن روضه کافی - روضه کافی هم از کتابهایی است که یک دور حتماً آقایان باید ببینید، روایات بسیار لطیف و شیرینی دارد - در روضه کافی دارد که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) صبح که می‌شد از اصحاب سؤال می‌کرد که دیشب در عالم رؤیا چه دیده‌اید؟ طوری حضرت شاگردانش را تربیت کرد که شب برای آنها کلاس درس بود کسی که شب تا صبح بخوابد و چیزی در رؤیا نصیب او نشود این خواب ماند. آنها را طرزی تربیت کرد که شب در عالم رؤیا چیزی برای آنها روشن بشود. اصولاً می‌خواهند که چیزی بفهمند، خوابیدن برای آن نیست که بدن بیارمد؛ برای اینکه این جان از شر این بدن نجات پیدا کند به مدرسه برود، فایده خواب این است؛ مثل اینکه انسان یک بچه بازی‌گوش دارد این بچه بازی‌گوش را در گهواره می‌خواباند که خود مطالعه کند، اصل خواب برای همین است. این بدن که با شکم زنده است، بچه بازی‌گوش جان است، مزاحم روح است، گرچه مددکار اوست؛ اما مزاحم اوست. روح است که این بدن را آرام می‌خواباند تا خود به دیار خویش سفر کند. این بدنی که الان شصت یا کمتر یا بیشتر کیلو وزن اوست، چه کسی او را جابه‌جا حرکت می‌دهد؟ چه کسی او را از مدرّس به منزل می‌برد؟ مدبری دارد، او را کنار غذا می‌برد، آب به او می‌دهد، هنگام خسته شدن او را می‌خواباند تا خود سفر کند.

دوتا روایت است که مرحوم کلینی ظاهراً در «کتاب الجنائز» [۲۳] نقل کرد در باب «بُعْثُ» نقل کرد یا «برزخ» و همین دو روایت را مرحوم فیض در وافی [۲۴] در باب «برزخ» نقل کرد، یک دوتا روایت لطیفی هم هست؛ آن روایت این است که بشرهای اولی خواب نمی‌دیدند، می‌خوابیدند ولی خواب نمی‌دیدند، انبیا به آنها می‌فرمودند: خدایی هست و دستوراتی هست و باید اطاعت کرد، اینها می‌گفتند اگر عملی بکنیم چه می‌شود، اگر نکنیم چه می‌شود؟ انبیا می‌فرمودند اگر عمل بکنید یا نکنید اثر آن بعد از مرگ ظاهر می‌شود. آنها انکارشان بیشتر می‌شد می‌گفتند بعد از مرگ که خبری نیست، آنها که رفتند که برنگشتند تا خدای سبحان رؤیا را بر

اینها مسلط کرد که در عالم خواب رؤیایی نصیب اینها می‌شد، وقتی بیدار می‌شدند به آن انبیا(علیهم السلام) می‌گفتند اینها چیست که ما در خواب می‌بینیم؟ فرمود از سنخ آن اموری است که ما به شما وعده می‌دهیم، شما توقع نداشته باشید مُرده‌های شما از قبرستان برگردند، آن نشئه‌ای است که بالأخره همه زنده می‌شوند، تا خطوط سر انگشتان هم برمی‌گردد: ﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوِّىَ بَنَانَهُ﴾ [۲۵] اما آنچه که ما می‌گوییم که بعد از مرگ وارد برزخ می‌شوید از همین قبیل است. این دوتا روایت بسیار لطیف است که مرحوم کلینی در کافی نقل می‌کند و هر دو را هم مرحوم فیض نقل می‌کند. غرض آن است که در این روضه کافی که جلد هشت کافی است رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) صبح از اصحاب سؤال می‌کرد که در «بارحه» چه دیده‌اید؟ «ما فعلتم بالبارحه» مثلاً. [۲۶] بعضی‌ها می‌گفتند ما چه دیده‌ایم و مانند آن. اصولاً حضرت طوری اینها را تربیت می‌کرد که اینها بدن را بخوابانند تا جانشان سفر بکند، جان به این بدن علاقه‌مند است؛ چون مرکب اوست، اگر این بدن پُر خورده باشد به هر حال این جان بیچاره ناچار است در همان اطراف همان جا باشد تا این همه غذایی که خورد هضم بکند. تمام تکلیف برای همین روح بیچاره است، هنگام مرگ با نفرتی این بدن را ترک می‌کند؛ چون با نفرت این بدن را ترک می‌کند، آثار نفرت هم این است که این می‌شود چیغه و مُردار. اما اگر این بدن تابع روح باشد، آثار آن روح در این بدن هست، مدتها یا برای هرگز نپوسد و این آثار را به همراه دارد. قسمت ۲۳/حشر/تسنیم

قیامت امر غیبی است

قیامت به هر حال یک امر غیبی است، اصلاً غیبی زمان بردار نیست. یک غیبی محسوس است؛ مثل اینکه ماورای جدار الان برای ما غیب است، ما نمی‌دانیم پشت دیوار چه خبر است! این یک غیب محدود و غیب محسوس است. یک وقت غیب مطلق است، غیب مطلق که می‌گوییم: ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ [۶] جهان دو بخش دارد، بخش مجرد و مادی؛ یعنی آن که نه متممّن است، نه متمکن غیب است. وحی غیب است، نبوت غیب است، رسالت غیب است، ولایت غیب است، امامت غیب است. اینها نه زمانی هستند نه مکانی. ولایت موجودی نیست که مثلاً در آسمان‌ها باشد یا در زمین است! یک مقام است، مقام حقیقی است نه مقام اعتباری. یک وقت می‌گوییم فلان شخص وکیل است، نماینده است، ولی است، اینها مقامات اعتباری است؛ اما ولایت و امامت اینها مقامات حقیقی است که وجود مبارک ابراهیم خلیل وقتی امامت را دریافت کرد: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ [۷] حالا این مقام را که بزرگواری کردید، ذراری من و فرزندان مرا هم به این مقام نائل کنید. حضرت فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾، این «ینال» که فعل مضارع است، «عهد» فاعلش است؛ یعنی امامت «عهد الله» است، این باید نائل بشود نه اینکه مردم دستشان به امامت برسد، مگر درس خواندنی است که آدم درس بخواند یا ریاضت بکشد، امام بشود؟! علم درس خواندنی است، انسان درس می‌خواند، عالم می‌شود. مقام زهد، مقام توکل، مقام صبر، مقام رضا، اینها مقامات عالیه انسانی است، انسان کوشش

می‌کند توکل پیدا می‌کند، رضا پیدا می‌کند، صبر پیدا می‌کند؛ اما این امامت نه درس خواندنی است نه کوشش کردنی است. انسان درس بخواند بشود امام! یا تلاش و کوشش و ریاضت بکشد بشود امام! فاعل «ینال»، «عهد» است، فرمود این عهد من باید برسد. امامت که یک مقام بیرونی نیست؛ نظیر علم و زهد نیست که کسی درس بخواند، بشود عالم و زاهد. ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾، این «ظالمین» مفعول است. فرمود این مقام من است، این به غیب است. این یک امر اعتباری نیست، یک؛ حقیقی است، دو؛ نه زمان دارد نه زمین، می‌شود سه. می‌شود موجود مجرد!

این‌گونه از موجودات در عالم مخصوص ذات اقدس الهی است، کسانی که در این حد هستند که خودشان دارای این مقام هستند. دیگری اگر بخواهد به این مقام دسترسی پیدا کند، حتماً باید به عنایت الهی و علم الهی باشد. آنها را هم خدا مشخص کرد، فرمود کسی که رسالتش مرضی ماست، ما او را از غیب با خبر می‌کنیم. عمده آن است که مسئله معاد در این مجموعه هست یا نیست؟ این بخش‌های پایانی یا منحصر در معاد است یا قدر متیقّنش معاد است. برای اینکه می‌فرماید: ﴿مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ﴾، این می‌شود معاد. آیه بعد: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ﴾، این تهدیدی که می‌کنیم، آنها می‌بینند. این آیه قبل که راجع به معاد است. این آیه بعد یا مطلق است یا قدر متیقّنش معاد است. آیه بیست و پنجم: ﴿قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أُقْرَبُ مَا تُوْعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا﴾، من نمی‌دانم آن تهدیداتی که شما می‌کنید، نزدیک است یا دور! این یا مطلق تهدید است یا قدر متیقّنش مسئله معاد است.

پس ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾، این «الغیب»، «الف و لام» آن یا جنس است یا عهد. به هر حال نمی‌شود مسئله معاد را از این جدا کرد. آن امر قطعی است. اگر «الغیب» جنس باشد که یقیناً معاد را شامل می‌شود. اگر عهد باشد که مربوط به خصوص معاد است، پس مسئله معاد غیب خداست، یک و ضمیر را هم مخصوص به حق کرد فرمود: ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ﴾، این دو؛ ﴿إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ﴾، پس معلوم می‌شود قابل دادن است. معاد بخشی از عالم است. مگر موجودات مثلاً عرش زمان و زمین دارد؟ مکان دارد؟ خصوصیات دارد؟ در جهتی از جهات است؟ فرشته‌ها حاملان عرش مگر این چنین هستند؟ وجود مبارک حضرت که به اینها عالم شد، وجود مبارک حضرت امیر دارد از عرش تا فرش هر چه می‌خواهید از من بپرسید: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»، [۸] از عرش تا فرش! مگر احدی به خودش می‌تواند اجازه بدهد، چنین حرفی بزند؟ مگر اینکه به جایی وصل باشد. بعضی رفتند این حرف را بزنند، زود هم رسوا شدند. مگر هیچ ممکن است بشری بگوید هر چه می‌خواهید از من بپرسید؟ اصلاً این حرف شدنی است؟ این همه مخالفانی که هستند، علمایی که هستند، نظراتی دارند و احدی نتواند در برابر او بایستد، این معلوم می‌شود به جایی وصل است. این همان غیبی است که فقط ذات اقدس الهی به این ذوات قدسی داد. ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾؛ چه عظمت و جلالی دارد این حضرت علی! فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»

فَلَا تَأْتِي بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ»، [۹] این سمانی که ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾، نه این آسمانی که الآن ترمینال درست کردند که شبانه روز مسافر می‌برند و مسافر می‌آورند! اینکه علم نیست؛ البته علم طبیعی هست، در حد خود محترم است؛ اما بساط این برچیده می‌شود. «فَلَا تَأْتِي بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ»، این را که بشر عادی نمی‌تواند این‌طور حرف بزند. این نه با درس و بحث حلّ می‌شود نه با ریاضت و اربعین‌گیری حلّ می‌شود. چندین اربعین بگیرد آدم به اینجا نمی‌رسد. به مقام رضا، توکل، تسلیم، این مقامات انسانی است، می‌رسد؛ اما بشود «عالم الغیب» که بگوید من عرش تا فرش را بلد هستم، این نه با درس و بحث حلّ است، اصلاً راه فکری ندارد. ما سه تا مسئله است: یک راه علمی است؛ مثل همین بحث‌هایی که حوزه و دانشگاه دارند. یک راه عملی است، راه اعتکاف است، راه حرم است، راه مسجد است، راه نماز شب است، راه دعا و زیارت است، راه حرم‌هاست، اینهاست. اینها راه عملی است که انسان به جایی می‌رسد. آن هم راه علمی است که انسان به جایی می‌رسد. جمع هر دو هم کمال است؛ اما بعضی از امور هستند که اصلاً راه فکری ندارند. کسی می‌خواهد بگوید که من به مقام تسلیم می‌خواهم برسم! این استاد دارد، شاگرد دارد، راه دارد. فلان کار را بکن، فلان کار را نکن! اینها راه دارد؛ اما کسی بخواهد کار داوود (سلام الله علیه) را بکند، نه یعنی نه! نه راه حوزه و دانشگاه باز است، نه راه حرم و مسجد، فرمود ما به داوود دو تا کار دادیم، یک صنعت زره‌بافی یادش دادیم. این علم است، اینجا تعبیر به علم کرد. فرمود: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ﴾، [۱۰] این علم است که آدم زره‌باف می‌شود. یکی اینکه ﴿وَأَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ﴾، [۱۱] این آهن سرد را در دستش ما مثل موم نرم کردیم. این نه یعنی نه! نه راه حوزه و دانشگاه است، نه راه حرم و اعتکاف. نه راه علمی است که انسان زحمت بکشد آهن را نرم بکند. نه راه ریاضت است که دست بکشد. این راهی است که معجزه الهی است. فرمود ما این کار را کردیم. نفرمود: «علمناه الانه الحدید»؛ یادش دادیم که چگونه آهن را نرم بکند! ما دستش را نرم کردیم. راه وحی و نبوت راه علمی نیست، یک؛ راه فکری نیست، دو؛ راه عملی نیست، سه؛ کسی درس بخواند، بشود پیغمبر! کسی زحمت بکشد، بشود امام! این «عهد الله» است: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي﴾، مگر یک گروه خاص را. قسمت ۸/ جن / تسنیم

خدا که غیب مطلق را می‌داند، قدر متیقن این آیه گذشته از غیب مطلق، مسئله معاد است. آیه قبل این است که ﴿قُلْ إِن أَدْرِي أ قَرِيبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا * عَالِمِ الْغَيْبِ﴾، پس این «غیب» قدر متیقن است: ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ﴾، این «غیب» را به هیچ کسی نمی‌گوید، مگر آن رسول مرتضی! پس او می‌داند. بنابراین از جهت تاریخی، از سنخ سالبه به انتفاء موضوع است، اصلاً زمانی، زمینی، جایی نمی‌ماند تا ما بگوییم در کجا و کی! اما به هر حال نشئه‌ای است.

یک بیان نورانی از حضرت امیر (سلام الله علیه) است که ائمه دیگر هم همین را دارند، وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین را فرمود: «رَأَيْدُ الْقَوْمِ وَ الرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ»، [۲۴] ما نه تنها می‌دانیم، عالم غیب هستیم به تعلیم الهی، ما رائد هستیم.

رائد به این پیشرو می‌گویند. شما مستحضرید این آقایی که مکه مشرف می‌شوند با کاروان و اینها، یک عده قبلاً می‌روند مکه، جا را می‌بینند، مکان را می‌بینند، کرایه می‌کنند، آماده می‌کنند، اینها را می‌گویند رائد. قبلاً که با اسب و اینها حرکت می‌کردند، کسی پیشرو بود می‌رفت ببیند کجا باید که بارانداز کنند، کجا بخوابند، اینها را می‌گفتند رائد. اینها قبلاً می‌رفتند آنجا، با خبر بودند، بعد می‌آمدند به اینها اطلاع می‌دادند که ما فلان جا باید برویم. الآن هم کسی که می‌خواهد برود به مکه، یک عده پیشرو می‌روند آنجا، هتل تهیه می‌کنند، جا را می‌بینند، بعد می‌آیند. قسمت ۱۲ / ملک/تسنیم

سوره مبارکه «مُلک» که محتوای آن، اصول دین است و در مکه نازل شد، با تبارک شروع شد. ذات اقدس الهی که اسمای حُسنا دارد با اسما جهان اداره می‌شود. از آن جهت که «هو الظاهر» است مُلک به دست اوست و از آن جهت که «هو الباطن» است، ملکوت اشیا به دست اوست. ملکوت آن صبغه باطنی اشیا است؛ لذا در سوره «تبارک» سخن از برکت است: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ در بخش پایانی سوره «یس» سخن از ملکوت است آن جا جای تبارک نیست آن جا جای سبحان است: ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [۱] باطن هر کسی به دست اوست: ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ﴾ که اینجا جای سبحان است. ظاهر هر کسی به دست اوست اینجا جای برکت است: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾. خدایی که منشأ برکت است مُلک در اختیار اوست، خدایی که به باطن و غیب آگاه است ملکوت به دست اوست. او چون ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾ [۲] است، ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾، چون عالم به شهادت است: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ﴾. ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾. پس بین صدر سوره «مُلک» با ذیل سوره «یس» تقسیم ظاهر و باطن است، یک؛ تقسیم مُلک و ملکوت است، دو؛ جامع اینها ﴿عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ است.

در بخش‌هایی از سوره مبارکه «اعراف» آمده که ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ﴾ از تو سؤال می‌کنند قیامت چه وقت قیام می‌کند ولی تو باید حواست جمع باشد، وقتی قیامت قیام می‌کند تو نمی‌مانی. ﴿ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ همین است. آن قدر سنگین است که تو هم نمی‌مانی ﴿يَسْأَلُونَكَ كَانَتْ حَفِيٌّ عَنْهَا﴾ [۷] یک علم غیب باطنی سر جای خود محفوظ است؛ اما قیامت طوری باشد که تاریخ داشته باشد. ما یک «کی» داریم، یک «کجا»؛ هر دو بساطش برچیده می‌شود آن وقت چه کسی می‌تواند سؤال بکند که قیامت «کی» قیامت می‌کند؟ قیامت، نه «کی» دارد و نه «کجا». کجا جغرافیاست و مکان است، «کی» تاریخ است و زمان است، زمین برچیده می‌شود؛ اصلاً سؤال معنا ندارد کجا واقع می‌شود؟ «کی» واقع می‌شود؟ «کی» ما نداریم، کجا هم نداریم. اگر زمین باشد می‌شود سؤال کرد که کجا واقع می‌شود، اگر زمان باشد می‌شود، سؤال کرد «کی» واقع می‌شود؛ اما اگر هر دو نباشد برداشته بشود، نه زمان بماند، نه زمین آن وقت سؤال جا ندارد. در سوره مبارکه «ابراهیم» مبسوطاً بحث شد: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ﴾ [۱۸] یعنی «تبدل السماوات غیر السماوات» در آن نشئه تبدیل، نه «کی» داریم، نه «کجا»، چون وقتی که زمینی هست

و شمسی هست و زمین به دور خود می‌گردد، می‌شود شب و روز؛ به دور شمس می‌گردد می‌شود سال و ماه، وقتی نه شمس باشد، نه زمین باشد، نه زمان داریم، نه سال داریم، نه ماه داریم. آسمان و زمین تبدیل می‌شود به آسمان و زمین دیگر. در آن نشئه تبدیل، نه «کی» داریم نه «کجا»؛ فرمود دنبال چه می‌گردید؛ ولی شما هستید که هستید. بدن شما را از نشئه‌ای به نشئه دیگر را ذات اقدس الهی خلق می‌کند فرمود: **﴿لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾** است **﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْقِيَامَةِ * وَيَلَّيَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ﴾** که این ترجیع‌بند گونه‌ای است برای سوره «مرسلات» قسمت ۴/مرسلات/ تسنیم

وجود جنیان

در سوره مبارکه «نمل» آیه ۳۹ این است: **﴿قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ﴾** وجود مبارک سلیمان در فلسطین است، این تخت در یمن است، بین یمن تا فلسطین فاصله زیاد است. این جن می‌گوید من چند ثانیه که طول بکشد، این تخت را از یمن به فلسطین می‌آورم، فرمود این طول می‌کشد. چنین کاری از جن برمی‌آید. اینها در خدمت سلیمان بودند. **﴿أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ﴾**، آن که بالاتر بود: **﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾** [۷] اما این طور نیست که اینها ذاتاً علم غیب بلد باشند، اسرار عالم را بلد باشند، برای اینکه در سوره مبارکه «سبأ» که آن حادثه اتفاق افتاده، اینها با خبر نبودند. اگر با خبر بودند که در آن رنج به سر نمی‌بردند. آیه چهارده سوره مبارکه «سبأ» این است که وقتی سلیمان (سلام الله علیه) رحلت کرده است: **﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنِّسَاتِهِ﴾**، این عصارا که خورده، حضرت افتاده، اینها فهمیدند که سلیمان رحلت کرد: **﴿فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ﴾**، اینها بعداً معلوم شد که عالم به غیب نیستند، از جایی باید یاد بگیرند. این قدرت را جن دارد.

درباره فرشته‌ها آمده است که **﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾** [۸] ما همه در خدمت ذات اقدس الهی هستیم، مسلمان هستیم، موحد هستیم، مؤمن هستیم؛ منتها هر کدام یک درجه خاصی داریم. انسان‌ها هم معلوم می‌شود که بعضی مسلمان هستند، بعضی کافر هستند. جن هم همین طور است **﴿مِنَّا الصَّالِحُونَ﴾** **﴿مِنَّا الْفَاسِقُونَ﴾** **﴿أَمَّا الْقَاسِطُونَ﴾** کذا، اینها مسلمان دارند، کافر دارند؛ مثل انسان هستند؛ اما آن که یک‌دست موحد است، فرشته‌ها هستند که این سه قسمت را قرآن کریم نقل کرد. قرآن کریم نقل کرد که فرشته‌ها می‌گویند: **﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾**، جن‌ها می‌گویند: **﴿مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَادًا﴾**، انسان‌ها هم که وضعشان مشخص است. این حرف‌ها را که یک هیأت تحقیقی تحقیق کردند که چه خبر است، آمدند بررسی کردند، دیدند این کار کار بشر نیست، اصلاً از او معجزه‌ای نخواستند، بشرها معجزه خواستند. این از بالا آمده، گفت از آسمان ما چیزهایی شنیدیم، معلوم می‌شود از آسمان یک خبری هست. دیدند این است؛ ولی به پیغمبر نگفتند که به چه دلیل تو پیغمبری که معجزه بیاور! اینها از بالا

با خبر شدند. انسان‌ها حق دارند معجزه بخوانند؛ البته وجود مبارک حضرت امیر هرگز از پیغمبر معجزه نخواست. آنها یک حساب خاصی دارند؛ اما افراد عادی حق دارند از پیغمبر معجزه بخواهند، بگویند تو که از طرف خدا آمدی، دلیل شما چیست؟ اما اینها نیامدند بگویند که تو معجزات چیست! اینها آمدند، گفتند چیزی بود، کشف کنند که آورنده این معجزه کیست، دیدند این است. اینها اول اعجاز برایشان روشن شد، بعد گشتند، آورنده را پیدا کردند؛ اما بشرهای عادی اول مدعی را می‌بینند بعد می‌گویند دلیل شما چیست. این خیلی فرق است. این می‌گوید ما از آسمان‌های دور با خبر شدیم که آنجا غیر از تیر خبری نیست. فرشته تیر می‌زند، تیرش هم آتشی است، به هدف هم می‌رسد، هیچ کسی هم راه ندارد برود، قبلاً هم این‌طور نبود. معلوم می‌شود خبری است. این معجزه را از آسمان شنیدند، گشتند صاحبش را پیدا کردند نه اینکه آمدند خدمت حضرت درس حضرت را گوش دادند، دیدند او می‌گوید من پیغمبر هستم، بعد از او معجزه بخواهند. اینها معجزه نخواستند، اینها اول معجزه را دیدند، بعد صاحبش را پیدا کردند و خدای سبحان «آن، آن، آن» با همین «فتحه» یاد کرده است که اینها گفتند: ﴿وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ﴾، یک عده از ما موحدند، یک عده از ما ظالم هستند. ظالم این «الف و لام» آن «الف و لام» عهد نیست «الف و لام» آن «الف و لام» جنس است. ﴿وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ﴾؛ چه از انسان چه از غیر انسان هیزم جهنم است این باید بسوزد، چون در خود قرآن کریم در بخش‌های دیگر دارد: ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ که ﴿وَقُودَهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ﴾^[9] وقود بالاتر از این حطب است. وقود «ما یوقد به النار» است؛ حالا یا آتشنه است یا آتشگیره است به هر حال قبلاً که با هیزم استفاده می‌کردیم همه ما، در این اجاق‌ها یک بخشی وقود بود. وقود آن هیزم‌های بزرگ بود که در این آشپزخانه‌ها نگه می‌داشتند که هیزم‌های ریز را با آن نگه می‌دارند. الآن هم حالا یا آن «تی ان تی» است یا آن مواد منفجره است، آن «ما توقد به النار» است. ذغال سنگ‌ها را می‌گذارند یا نفت را می‌گذارند، آن مواد را که زدند این‌گر می‌گیرد. وقود «ما توقد به النار» است. قسمت ۵/جن/تسنیم این عظمت و جلال کلام خداست، چند تا جن آمدند در مجلس درس پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، چیزهایی فهمیدند و ایمان آوردند و به قوم خودشان برگشتند و به قوم خودشان مطالبی را منتقل کردند، رابطه خودشان را با انسان‌ها ذکر کردند، پیوند انسان‌ها را با خودشان ذکر کردند، از سوابق قوم خودشان با خبر کردند، اختلاف‌های فکری خودشان را مطرح کردند، رابطه خودشان را با خدا طرح کردند، ایمان خودشان را به خدا ذکر کردند، اینکه نمی‌توانند در قلمرو قدرت خدا وارد بشوند ذکر کردند، اینکه نمی‌توانند از قدرت خدا فرار کنند این را ذکر کردند، عدل خدا را ذکر کردند که او نه کم و نه زیاد به احدی ستم نمی‌کند، از قیامت خبر دادند، گفتند یک عده از ما مسلمان هستیم، یک عده ظالم هستیم و این ظالمان هیزم جهنم هستند. اینها تقریباً ده، بیست مطلب یعنی مطلب است که جن‌ها گفتند؛ اما خدا دارد گزارش می‌دهد. شأن نزول نیست، قصه نیست، نقل و داستان و افسانه و امثال آن نیست که زید بگوید جن‌ها رفتند، عمرو بگوید جن‌ها رفتند یا خود پیغمبر بگوید جن‌ها آمدند با من این حرف‌ها را زدند. این را مستقیماً خدا دخالت کرده است، گفته یک عده را ما فرستادیم آنجا، اینها این مطالب را دیدند، این مطالب را گفتند، این مطالب را ایمان آوردند و

درباره کلّ جهان سخن گفتند که آسمان چه بود، زمین چه بود، رابطه ما با آسمان و زمین چه بود. این صدر و ساقه این یک صفحه آدم را متحیر می‌کند! وقتی خدا دارد حرف جن را نقل می‌کند، چگونه نقل می‌کند! چون این صدق محض است. اگر - معاذالله - خلاقی در این حرف‌ها بود که خدا نمی‌گفت اینها این‌طور گفتند، این‌طور گفتند، این‌طور گفتند و ساکت باشد. همه را با تصدیق دارد نقل می‌کند. این یک تابلویی است. جهان قبلاً چه بود، الآن چه بود! ما قبلاً کجاها می‌رفتیم، الآن چه شده! قبلاً می‌رفتیم از آسمان‌ها خبر می‌گرفتیم؛ اما الآن راه بسته است، معلوم می‌شود خبر جدیدی در عالم آمده است؛ یعنی از بالا تا پایین، از پایین تا بالا، از آسمان تا زمین، از زمین تا آسمان، خدا فُرق کرده که وحی فقط بیاید در مهبط وحی و آن قلب مطهر حضرت است، این قرآن است. خیال اینکه یک آیه کم شد، یک آیه زیاد شد، این وهم محض است. فرمود کلّ آسمان و زمین را ما فُرق کردیم. رصد گذاشتیم، نه غیر خدا حق دارد از اینها بشنود، نه پیغمبر حق دارد غیر این را بشنود، این دو تا حصر است. حالا سوره به نام سوره «جن» است، حرف دیگری است. این از بزرگ‌ترین، عمیق‌ترین، علمی یعنی عملی‌ترین سوره‌های قرآن کریم است، تابلویی را دارد ترسیم می‌کند که در جهان چه خبر است. از دورترین نقطه تا مهبط وحی که سرزمین وحی است، اینجا همه فُرق شده است که در بخش پایانی همین سوره، فرمود قدم به قدم فرشته‌ها مأموریت و مسئولیت دارند که کسی نیاید و کسی نرود و نه احدی حق دارد آنجا بفهمد چه خبر است، نه پیغمبر حق دارد به غیر آن گوش بدهد. دو تا حصر یعنی دو تا حصر است! این می‌شود وحی، این می‌شود صیانت قرآن، این می‌شود عظمت قرآن! قسمت ۴/جن / تسنیم

جن را آن‌طوری که قرآن کریم معرفی می‌کند، موجودی است قبل از انسان خلق شد و اصل او از آتش است، همان‌طوری که انسان اصلش از خاک است. نسل او از آب است، از نطفه است، همان‌طوری که انسان اصلش از خاک و نسلش از «ماء مهین» است و اینها مؤمن دارند، کافر دارند، بعضی اهل بهشت هستند، بعضی اهل جهنم هستند: ﴿لَأْمَلَانَ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾؛ [۳] نشان می‌دهد که اینها جهنمی دارند: ﴿لَمْ يَطْمِئِنُّوا﴾ [۴] که وصف بهشتی‌هاست، نشان می‌دهد که اینها بهشتی دارند. قبل از انسان اینها خلق شدند. واژه جن، جان که جمع آنها یا اسم جمع آنها «الجن» است، این سه واژه در قرآن به کار رفت؛ اما آنچه جمع جنین است، نه جمع جن که خدا به انسان‌ها خطاب می‌کند، می‌فرماید: ﴿أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾، [۵] همه شما آنچه بودید؛ یعنی جنین بودید در رحم مادرانتان. آنچه جمع جن و اینها نیست، جمع جنین است؛ یعنی کودکان.

این جن که قبل از انسان موجود بود، از نظر حرکت خیلی قوی است و از نظر ادراک مثل انسان نیست، لذا گرچه اینها پیغمبر دارند؛ ولی پیغمبر اینها از انسان است، نه از خود اینها. در قرآن کریم هیچ جایی دلالت ندارد که ما پیغمبری داشته باشیم از جن. جن‌ها چون مکلف هستند، پیغمبری دارند، مسلمان دارند، کافر دارند، منافق دارند. شیعیان آنها و مسلمانان آنها کاری به کار کسی ندارند و

اگر انسان مزاحم آنها نباشد، آنها هم کاری به کار انسان ندارند. پناه بردن به آنها هم یک نحوه رهق و عصیانی است نابخشودنی که ﴿كَانَ رَجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ﴾ قسمت جن / ۱ / تسنیم

آیه ۲۹ و سی سوره «حقاف» این بود، جنی‌ها آنها که احساس تکلیف می‌کنند، فحص می‌کنند ببینند خبر تازه در عالم چیست. پیامبری آمد یا نیامد؟ رهبر الهی آمد یا نیامد؟ اینها فحص می‌کنند، عده‌ای که جریان موسای کلیم (سلام الله علیه) را فهمیدند به آن حضرت ایمان آوردند. بعد از جریان موسای کلیم نامی از اینها نیست که آیا به حضرت مسیح ایمان آوردند یا نه! وقتی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث شد، اینها که فحص می‌کردند، اینها هم دسترسی به آسمان‌ها داشتند، چون اینها خبرچینی فراوانی دارند، سریع السیر هستند، هر جا خبری باشد، آنها حضور پیدا می‌کنند هم درباره آسمان‌ها هم درباره زمین، اما درباره آسمان‌ها هم بحثش الآن اشاره می‌شود. درباره زمین اینها خبر را جستجو می‌کردند که اخباری که در جهان اتفاق افتاد چیست؟ اینها بعد از جریان موسای کلیم سری به حجاز زدند، چون به همه جا سری می‌زدند، دیدند یک کسی است کتابی آورده، حرف او حق است، یک؛ وجود مبارک کلیم الهی را، موسی را و تورات را تصدیق دارد، دو؛ اینها رفتند به سایرین گفتند که کتابی آمده بعد از موسای کلیم حرف‌های صحیح می‌زند، مردم را به حق دعوت می‌کند، ما تا به حال خیال نمی‌کردیم کسی دروغ بگوید، چون این جن قبل از انسان‌ها خلق شده بودند و در بین اینها مشرکینی بودند، برای خدا شریک قائل بودند - معاذالله - برای خدا پسر و دختر قائل بودند - معاذالله - این جن‌ها می‌گفتند ما فکر نمی‌کردیم که کسی دروغ بگوید! ولی معلوم شد که اینها دروغ می‌گویند، اینهایی که می‌گویند: ﴿جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ﴾ [۶] چون «جعل» مستحضرید که دو تا مفعول می‌گیرد. این جن مفعول اول است این شرکاء مفعول دوم است. ﴿جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ﴾؛ یعنی جن را شریک «الله» قرار می‌دادند. ما فکر نمی‌کردیم که کسی دروغ می‌گوید! فکر می‌کردیم اینها که بله می‌گویند خدا مثلاً فرزند دارد، صاحبه دارد، بنین دارد، بنات دارد، درست است. ما هیچ فکر نمی‌کردیم که کسی دروغ بگوید در عالم! بشر اولی این طور بود، جنّ اولی هم همین طور بود. درباره خود بشر اولی فرزندان وجود مبارک آدم (سلام الله علیه) که یکی - متأسفانه - دیگری را کُشت این جسد روی دستش ماند، نمی‌دانست که این جسد را چه کار بکند! اصلاً بلد نبود، دفن و قبر و اینها را بلد نبود، نامش را نشنیده بود که ﴿قَبَعَتَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارَى سَوْأَةً أَخِيهِ﴾ [۷] ذات اقدس الهی کلاغی را مأمور کرد در برابر این برادر قاتل، گوشه‌ای از این خاک را کنار بُرد، چیزی را درون خاک گذاشت و روی این چیز را پوشاند. فرمود خداوند یک کلاغ را مبعوث کرد که دست کند این خاک‌ها را کنار ببرد و چیزی را درون خاک بگذارد بعد روی آن خاک بگذارد: ﴿يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارَى سَوْأَةً أَخِيهِ﴾. راه دفن کردن جسد را هم این کلاغ به این انسان یاد داد. انسان اولی این طور بود.

جن که از نظر ادراک از انسان ضعیف‌تر است، او فکر نمی‌کرد کسی در عالم دروغ می‌گوید، او به این نتیجه رسید که به هر حال این عالم سازنده‌ای دارد به نام خدا، آن وقت جن را شریک این خدا قرار دادند، برای خدا صاحبه قرار دادند، برای خدا بنین قرار دادند، برای خدا بنات قرار دادند. این جن می‌گوید ما فکر نمی‌کردیم کسی دروغ بگوید. الآن پیغمبری آمد، این معارف را خوب برای ما تبیین کرد، فرمود آن کسی که محتاج است، بشر است، جسم دارد، او نمی‌تواند خدا باشد. خدا واحد است، احد است، «لا شریک له» است، آفریدگار کلّ عالم است. حرف‌های منطقی و مبرهن و متقنی می‌زند و وجود مبارک موسای کلیم را هم باور دارد، تصدیق می‌کند. این حرف‌ها در سوره مبارکه «احقاف» بود. قسمت ۱/ جن / تسنیم

ذات اقدس الهی به این صورت بیان کرد. خدای سبحان فرمود به مردم بگو: ﴿أَوْحِيَ إِلَيَّ﴾؛ یعنی از طرف ذات اقدس الهی به من وحی شد که ﴿اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ﴾، بعضی از جن‌ها آمدند در مجلس درس من، ببینند اینجا چه خبر است. خوب گوش دادند بعد وقتی رفتند به قومشان این مطالب را گزارش دادند: ﴿فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا﴾، در سوره «احقاف» بود که ﴿كِتَابًا﴾، اینجا دارد: ﴿قُرْآنًا﴾. در سوره «احقاف» بود که ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾ اینجا دارد: ﴿قُرْآنًا عَجَبًا﴾؛ یک کتاب شگفت‌انگیزی است. کتابی است؛ مثل این ما ندیدیم، ما تورات دیدیم، کتاب‌های دیگر را دیدیم؛ اما این شگفت‌انگیز است این اصلاً نمونه ندارد! قسمت ۱/ جن / تسنیم

خدا مدیرعامل و مدبر این نظام هستی است. فرمود ما قوم لوط را سنگ‌باران کردیم: ﴿فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ﴾ [۱۷] در تمام اینها خطر به عهده خود آنها بود. بنابراین اینکه فرمود قوم ما شطط گفتند یا دو گروه هستند یا سنگ‌باران می‌شوند، این سه بخش را در قرآن کریم مطرح کرد که اصل این کرات هستند، شُهب دارند، برای عده‌ای هم اعمال شده است، این برای قرآن.

در علوم طبیعی سابق که قبل از نزول قرآن کریم بود هم مسئله طبیعیات بود، مسئله شُهب بود، شهاب‌سنگ‌ها بود. در مسئله اعراب جاهلی در شعرها قبل از مسئله وحی در اشعار جاهلی مسئله شهاب‌سنگ‌ها هم مطرح بود؛ منتها آنچه درباره وحی قرآن نازل شده است، یک خبر جدیدی بود. این است که ستاره‌ها حق هستند، شهاب‌سنگ‌ها حق هستند، آنها براساس اصول طبیعی خودشان ریخت و ریزی دارند، گاهی هم به فرمان الهی یک عده‌ای سنگ‌باران می‌شوند؛ اما این شهاب‌سنگ‌ها غیر از آن ترکش‌های تیرگونه مشتعل است که اینها تیر است، تیر آتشی است، تیرانداز دارد، نشانه می‌گیرند و می‌زنند. این پُر شده در آسمان. گفتند چنین چیزی ما می‌بینیم، یک خبر جدیدی بود تا به حال چنین چیزی نشده است. فحص کردند ببینند در عالم چه حادثه‌ای اتفاق افتاد، مکه مشرف شدند و این قسمت را یافتند. گفتند بله، اینکه ما دیدیم: ﴿أَشْرَّ أَرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا﴾، برای همین است که معلوم شد یک خبر جدیدی آمده، پیغمبری آمد، کتابی آمد، برای اینکه از صدر تا ساقه، از ساقه تا صدر احدی راه پیدا نکند، همه‌جا

تیرانداز است؛ منتها تیر آسمانی یک حساب است، تیر زمینی یک حساب است، تیر حوزوی یک حساب دیگر است. قسمت ۳/ جن /
تسنیم

اینها ابزار دست آنها هستند. اینکه به موسای کلیم فرمود عصا را تو بزنی، دوازده چشمه از همین سنگ می‌جوشد؛ یعنی این تحت تدبیر ماست، مگر موسای کلیم به دریای غیبی عصا زد، به سنگ غیبی عصا زد؟! کار موسی ۰ کار غیبی است؛ ولی عصا امر مادی است و این سنگ، سنگ مادی است و وجود مبارک موسای کلیم به همین دریا زد، به همین سنگ زد: ﴿أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا﴾

آنها هم همین شهاب‌سنگ‌ها را وسیله قرار می‌دهند؛ البته گاهی هم از راه غیب عده‌ای را یا هدایت می‌کنند یا تعقیب می‌کنند. غرض این است که این دو آیه هم مربوط به حرف‌های جن است که گفتند و جزء کلام وحی نیست و این قصه سوره «جن» غیر از قصه سوره مبارکه «احقاف» است. در سوره مبارکه «ملک» که هم مسئله شهاب‌ها آمده به این صورت است که ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾ [۲۱] بعد در آیه پنج فرمود: ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ﴾، قبلاً هم به عرض شما رسید که اینکه دارد هفت طبقه، این گاهی درست است که آن مسائل طبیعی یعنی طبیعی، ریاضی یعنی ریاضی! وقتی می‌گویند آسمان، فضا، هوا، ستاره، شمس و قمر اینها جزء طبیعیات است. وقتی می‌گویند حرکت دوری است، این جزء ریاضیات است. ما فلک نداریم؛ یعنی جرمی داشته باشیم به نام فلک که در این مسیر حرکت کند که این پوست پیازی باشد، این ترسیم شده قدماست نه اقدمین. اقدمین در حرکت این فرشته‌ها مدار قائل بودند، این را در مسائل ریاضی طرح می‌کردند، خط ترسیم می‌کردند برای تفهیم، کم‌کم شده جرم، کم‌کم شده فلک. قسمت ۳/ جن / تسنیم

شعور تنها مخصوص انسان نیست

خیال شده است شعور فقط مخصوص انسان‌هاست و فرشته‌ها و احیاناً حیوانات، خیال شده است که گیاهان شعور ندارند، جمادها شعور ندارند، زمین شعور ندارد و مانند آن در حالی که گذشته از اینکه برهان عقلی بر شعور عمومی اقامه شده است، ظواهر آیات و روایات این است که یک شعور عمومی و همگانی در سراسر جهان هستی راه دارد؛ موجودی نیست که شعور نداشته باشد. از نظر قرآن آیه سوره مبارکه «اسراء» نشانه خوبی است. آیه ۴۴ سوره «اسراء» این است که ﴿تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِيحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾؛ فرمود آسمان‌های هفت‌گانه و زمین مسبح حق هستند، نه تنها آسمان‌ها و زمین، بلکه هیچ چیزی نیست مگر اینکه تسبیح‌گوی و تحمید کننده، حق است؛ هم تسبیح دارند و هم تحمید دارند؛ منتها شما تسبیح اینها را نمی‌فهمید. تسبیح هر موجودی با تحمیدشان همراه است؛ چه اینکه امری هم که شده معمولاً

تسبیح با حمد یاد شده است: ﴿سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ﴾ [۵] و مانند آن. سرّ اقتران تسبیح با تحمید این است که انسان و هر موجودی وقتی نقص خود را می‌بیند پناه می‌برد به موجودی که منزّه از نقص است و این تنزیه از نقص و عیب همان تسبیح است، چون نقص خود را با نعمت آن موجود ترمیم می‌کند، او را حمد می‌کند به شکرانه اینکه آن موجود نقص این مسبّح را تأمین کرده است، لذا معمولاً تسبیح با حمد همراه است؛ چه در رکوع، چه در سجود می‌گوییم: «سبحان ربّی العظیم و بحمده»، «سبحان ربّی الأعلی و بحمده»؛ نه تنها می‌گوییم خدا، منزّه از نقص و عیب است، بلکه خدا کسی است که نقص و عیب دیگران را هم بر طرف می‌کند، چون نقص و عیب دیگران را بر طرف می‌کند، لذا محمود است. انسان در نماز هم مسبّح است هم حامد و ذات اقدس الهی هم مسبّح است و هم محمود: «سبحان ربّی العظیم و بحمده»؛ این تسبیح در صحبت تحمید است، این تسبیح در کسوت تحمید است؛ حالا یا مصاحبت است یا ملابست است، سرّ آن که تسبیح با تحمید همراه است؛ چه در نماز چه در غیر نماز این است.

پس هر موجودی مسبّح حق است و حامد حق؛ منتها شما نمی‌فهمید. اینکه شما نمی‌فهمید نشانه آن است که آنها واقعاً تسبیح‌گوی هستند؛ منتها ما به زبان آنها آشنا نیستیم، نه اینکه اینها مسبّح حق هستند؛ یعنی اگر شما در نظم اینها یا حرکت اینها یا حدوث اینها یا امکان اینها بررسی کنید، بر اساس برهان امکان یا حرکت یا حدوث یا نظم، به واجب پی می‌برید، چون این را فهمیدنی و بسیاری فهمیدند؛ یعنی وقتی کسی آشنا به این علوم اسلامی شد، هر کدام از این حدود و سطا را با او در میان بگذاری یا بر اساس برهان حرکت است یا براهین دیگر، می‌فهمند که اینها خدایی دارند؛ اما ﴿لَکِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾؛ [۶] نشانه آن است که شما زبان موجودات را نمی‌فهمید؛ این یک آیه که ظاهر آن شعور عمومی است و اصرار امام رازی در تفسیر خود بر اینکه این را به صورت آیه معنا کند نارواست. امام رازی می‌گوید که اینها به منزله همان آیات هستند؛ [۷] نظیر سایر آیاتی که می‌گوید آسمان‌ها آیات الهی هستند، زمین آیات الهی است و امثال آن. اگر این لسان بود خدا می‌فرمود که چرا آیات آسمان و زمین را مورد تأمل قرار نمی‌دهند؟ ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ [۸] با آن لسان سخن می‌گفت، نه با این لسان ﴿وَلَکِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾.

آیه دیگری که دلالت دارد بر شعور عمومی همان آیه سوره مبارکه «فصلت» است که جریان شهادت اعضا و جوارح را در قیامت بازگو می‌کند، آیه ۲۱ سوره «فصلت» است ﴿وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ در قیامت اعضا و جوارح شهادت می‌دهند و انسان تبه‌کار به اعضا و جوارح می‌گوید چرا علیه من شهادت دادید؟ اعضا می‌گویند ما را خدایی که همه چیز را گویا کرده است، گویا نمود؛ این جمله ﴿قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾؛ از دو راه دلالت بر شعور عمومی دارد: راه اول آن است که اینها می‌گویند خدا همه چیز را ناطق کرد و نطق، همان سخن با ادراک است؛ سخن بی‌درک را نطق نمی‌گویند. انسان را ناطق می‌گویند و گرنه آن موجودات دیگر را یا «صاهل» می‌گویند یا «شاهق» می‌گویند یا

«ناحق» می‌گویند یا «خائر» می‌گویند و مانند آن؛ انسان «حیوان ناطق» و بقر «حیوان خائر» و حیوان «حیوان ناهق» و اسب «حیوان صاهل» و امثال آن؛ نطق، مخصوص انسان است که گفتار او با اندیشه همراه است. پس گفتاری که با اندیشه و علم همراه باشد می‌شود نطق: ﴿قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾.

دلیل دوم آن است که این اعضا و جوارح در قیامت شهادت می‌دهند؛ قیامت، یعنی محکمه عدل الهی، ظرف ادای شهادت است و ادای شهادت، مسبوق به تحمل این حادثه است. شاهد دو کار می‌کند: اول در متن حادثه حضور دارد و مسئله را می‌فهمد؛ دوم اینکه آنچه را که در متن حادثه دید و فهمید در محکمه ادا می‌کند. اگر ادای شهادت، مسبوق به تحمل حادثه نباشد، آن شهادت در محکمه مسموع نیست. اگر اعضا و جوارح در دنیا نفهمند که ما چه کردیم، در قیامت شهادت اینها مسموع نیست. قیامت که روز احتجاج است، انسان تبهکار به خدا عرض می‌کند تو یادشان دادی و گرنه اینها نمی‌دانستند. اگر در دنیا دست نفهمد، پا نفهمد، ما کجا رفتیم و چه کردیم، اگر در قیامت بخواهد شهادت بدهد، چون آن روز، روز احتجاج است، عبد به مولا احتجاج می‌کند که تو آنها را یاد دادی و گرنه اینها عارف و آگاه نبودند و چون ظاهر قرآن این است که این شهادت مسموع است معلوم می‌شود اعضا و جوارح در دنیا به حق می‌فهمند، صاحب آنان چه کرده است؛ پس این پوست و گوشت، عالم و آگاه هستند، این چنین نیست که این جامد باشد. چه اینکه در سوره مبارکه «بقره» از بعضی از سنگ‌ها که سخن به میان می‌آید، آیه ۷۴ سوره «بقره» این است که ﴿وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾؛ بعضی از سنگ‌ها از ترس خدا هبوط و سقوط دارند، خشیت که بدون علم نخواهد شد؛ پس سنگ عالم است و می‌فهمد. در زوایای آیات دیگر هم می‌شود این معنا را استنباط کرد؛ اما از نظر بحث‌های روایی اینکه دارد مسجد یا شهادت می‌دهد یا شفاعت دارد یا شکایت می‌کند، زمین شهادت می‌دهد، زمین سخن می‌گوید، همه اینها را ما بر مجاز حمل کنیم؟! اگر یک وقت خواستیم مجاز در کلمه یا مجاز در اسناد قائل بشویم، باید دلیل عقلی بر خلاف داشته باشید یا دلیل نقلی معتبر. دلیل نقلی معتبر که شعور عمومی را تأیید می‌کند، براهین عقلی هم بشرح ایضاً [همچنین]؛ یعنی آنها که اهل برهان عقلی هستند، در جای خود دلیل اقامه کردند که یک شعور عمومی در کل هستی هست. پس وجهی ندارد که ما همه این تعبیرات را بر مجاز حمل بکنیم و بگوییم زمین که هر روز می‌گوید: «أَنَا بَيْتُ الْعَرَبِ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ» [۹] اینها مجاز است. قبر، وقتی انسان را در بر گرفته است اگر مؤمن را در بر گرفته است بگوید که من افتخار می‌کردم، تو روی سینه من راه بروی، الآن که در درون و در آغوش من هستی من مباهات می‌کنم، بگوییم همه اینها مجاز است؛ هیچ وجهی ندارد. کل اینها نشانه آن است که زمین که شهادت می‌دهد یا شکایت می‌کند مسجد یا شفاعت می‌کند بر اساس شعور است. پس اینها شعور دارند اگر شعور عمومی ثابت شد «کما هو الحق» پس اسناد ﴿سَبَّحَ﴾ الی «ما»، اسناد «الی ما هو له» است، نه نیازی است به قول اول که «ما» را به معنای «مَنْ» بگیریم؛ نه نیازی به قول ثانی است که تسبیح را به معنای آیت و

علامت بگیریم؛ نه نیازی است که اسناد را اسناد مجازی بدانیم و بگوییم، ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ﴾؛ یعنی هر کسی که ﴿مَا فِي السَّمَاوَاتِ﴾ را ببیند، او تسبیح می‌کند. پس قول چهارم می‌شود حق؛ یعنی همه موجودات مسبِّح حق هستند.. قسمت ۱/حشر/تسنیم

شهادت محیط

همه اسرار آن روز می‌خواهد بگوید: ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾ [۲۷] خدا وحی می‌فرستند که حالا بگو! تو که همه چیز را می‌دانی، همه چیز را هم به تو گفتم! آن روز همین زمین حرف می‌زند، این روایات تشبیه نیست که دارد مسجد از چه کسی شکایت می‌کند، از چه شفاعت می‌کند، فلان همسایه آمد، فلان همسایه نیامد! اگر امروز نفهمد، فردا چگونه شهادت می‌دهد؟ این را همه ما آگاه هستیم که شهادت در محکمه، مقام ادای شهادت است. هر ادایی مسبوق به تحمل است. این شاهد تا در صحنه حادثه حضور عالمانه نداشته باشد و همه حوادث را ضبط نکند عالمانه و حفظ نکند، حرف او در محکمه مسموع نیست. این زمین در محکمه عدل شهادت می‌دهد که فلان همسایه می‌آید، شکایت می‌کند که فلان همسایه نمی‌آید، پس الآن می‌فهمد و اگر نفهمد که شهادت او و شکایت او مسموع نیست در محکمه قیامت.

برهان مسئله هم این است که در آن پایان ﴿تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾، چرا؟ ﴿بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾. فرمود مصالح ساختمانی زمین حق است، مصالح ساختمانی آسمان حق است. این را می‌گویند علم دینی. همه این مشخصات درست است، لایه اولش چیست؟ چگونه نفت تولید می‌شود؟ چگونه گاز تولید می‌شود؟ چگونه معدن تولید می‌شود؟ همه درست است؛ منتها این شیشه نیست، این آینه است. آن مسلمانی که زمین را می‌بیند، سازنده را با کار زمین می‌بیند. آن که آدم بی‌تفاوتی است، لاشه زمین را می‌بیند، همین! او با شیشه کار دارد، این با آینه کار دارد. علم دینی معنایش این نیست که اگر علم دینی داشت، زمین را طور دیگری بشناسد، نفت را طور دیگری بشناسد، گاز را طور دیگری بشناسد، نه! این نفت شیشه است، این گاز شیشه است نزد آنها که با لاشه زمین کار دارند؛ این نفت آینه است، این گاز آینه است، نزد کسی که علم دینی کار دارد. این به حق است، این می‌فهمد، دامنگیر آدم می‌شود. نمی‌شود با نفت بازی کرد، همین نفت شهادت می‌دهد که چه کسی سرقت کرد! این علم دینی است. آنها باور نمی‌کنند که نفت می‌فهمد، گاز می‌فهمد، معدن می‌فهمد که چه کسی سرقت کرد، چه کسی اختلاس کرد و چه کسی نکرد؟ این را می‌گویند همین‌طور می‌گویند. این مال می‌فهمد، این می‌شود علم دینی. این‌طور نیست که این جامد باشد، این حی است: ﴿بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾، حالا بگو! قبلاً مأمور نبود که بگوید. یک وقت مأمور است که قارون را بگیر! می‌گوید چشم! همین دریا مأمور می‌شود که فرعون را بگیر! می‌گوید چشم! ما «شق القمر» شنیدیم؛ اما «شق الارض»، «شق الحجر»! یک عصا زد وجود مبارک موسای کلیم ﴿فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ﴾، دوازده چشمه از این سنگ باید بجوشد، می‌گوید چشم! این‌طور نیست که حالا این سنگ، سنگ باشد و به دلخواه خود کار کند. این دامنه کوه که نبود، به سنگ

زِد. ﴿اَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ﴾ [۲۸] ﴿بَانَ رَبِّكَ اَوْحَى لَهَا﴾، این می‌شود علم دینی. زمین را این‌طور باید شناخت، آسمان را این‌طور باید شناخت، با او باید این‌طور رفتار کرد. به هر حال می‌بیند، وقتی می‌بیند اگر چند نفر آدم را ببینند، آدم خود را جمع می‌کند. این یک اثر تربیتی دارد، الآن اگر کسی آدم را ببیند، آدم خود را جمع می‌کند. واقعاً او می‌بیند، واقعاً او درک می‌کند، واقعاً شهادت می‌دهد، واقعاً آبرو را می‌برد. آدم با این دید وقتی روی زمین راه می‌رود، درست راه می‌رود: ﴿بَانَ رَبِّكَ اَوْحَى لَهَا﴾، این زمین این‌طور است؛ مثل خود انسان؛ انسان تبدیل می‌شود خاک می‌شود به هر حال یک روح دارد، یک حقیقت دارد که با آن حقیقت زنده است. حالا تبدیل از وضعی به وضع دیگر. خاک می‌شود دوباره برمی‌گردد به صورت دیگر. زمین هم همین‌طور است، زمان هم همین‌طور است. قسمت ۷/حاقه/تسنیم

عالم تسبیح گوی و تحمید گوی

هیچ چیزی در عالم نیست که نفهمد، همه اشیا مسلمان هستند، هر شیئی مُسَلَّم است، مطیع و منقاد است. پنج طایفه از آیات دلالت می‌کند بر اینکه این‌ها می‌فهمند! هم آیات «تسبیح»، هم آیات «اسلام»، هم آیات «سجود»، هم آیات «طُوع» و «اطاعت» و هم آیات «تحمید» آمیخته با «تسبیح»! اگر ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَّا تَفْقَهُونَ﴾؛ [۹] یعنی هر شیئی به نحو موجهه کلیه «مُسَبِّح» است و «مُحَمِّد» است و «تَحْمِيد» و «تَسْبِيح» دارد؛ ﴿لَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ﴾ [۱۰] انقیاد دارد؛ ﴿يَسْبِحُ لِلَّهِ﴾ [۱۱] و ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ﴾ [۱۲] که هم فعل ماضی دارد، هم فعل مضارع دارد، هم امر دارد، هم ﴿سَبَّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلَى﴾ [۱۳] دارد، هم مصدر دارد؛ ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْاَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْاَرْضُ وَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَّا يَعْلَمُونَ﴾ [۱۴] تمام این تعبيرات نشان می‌دهند که جهان، جهان «تسبیح» و «تحمید» است، اطاعت هم که دارند: ﴿فَقَالَ لَهَا وَ لِلْاَرْضِ اِئْتِيَا طَوْعاً اَوْ كَرْهاً قَالَتَا اَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ [۱۵] پس زمین می‌فهمد، زمان می‌فهمد، همه چیز می‌فهمند!

«فهاهنا امورٌ أربعة»: امر اول این است که کاری از آنها ساخته نیست. امر دوم این است که نمی‌فهمند و غافل هستند. امر سوم این است که دشمن شما هستند. امر چهارم این است که علیه شما شهادت می‌دهند. آن که نمی‌فهمد چگونه شهادت می‌دهد؟! می‌فرماید این امور چهارگانه را شما باید از هم جدا کنید؛ آن «صَنَم» و «وَتْن» بُت است، بت که موجود نیست تا بفهمد و کاری از او ساخته باشد! این سنگ و چوب مخلوق خدا هستند که می‌فهمند، علیه شما شهادت می‌دهند و دشمن شما هم هستند! منتها فعلاً مجاز نیستند که حرف بزنند. آن روزی که ﴿اَنْطَقْنَا اللّٰهُ الَّذِي اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [۱۶] آن روز علیه شما حرف می‌زنند، دشمن شما هستند! ﴿وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ﴾؛ این‌ها عبادت و پرستش شما را نهی می‌کنند، تقبیح می‌کنند و می‌گویند این چه کاری است که دارید می‌کنید؟! بنابراین فرمود که ﴿وَ مَنْ اَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ﴾ - این امور اربعة را ملاحظه بفرمایید - فرمود غیر خدا را که شما

می‌خوانید و می‌پرستید، این‌ها دو صفت سلبی دارند که کمال است؛ ولی اینها ندارند: ﴿مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ﴾ کار شما را حل نمی‌کنند و جواب نمی‌دهند، این ﴿إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾؛ یعنی تا قیامت هم از اینها کمک بخواهی از «وَتَنْ» و «صَنَم» کاری ساخته نیست، چون «وَتَنْ» موجود نیست و یک اسم بی‌مسمّاست، شما اسم بی‌مسمّی را دارید می‌خوانید ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا﴾. شما یا «وَتَنْ» یا «صَنَم»، کلمهٔ آلهه را بر این سنگ و چوب بتکده اطلاق می‌کنید، آلهه‌ای در کار نیست! این‌جا هر چه هست سنگ و چوب است، پس ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ﴾؛ چون اسم بی‌مسمّا هستند، مفهومی است که زیر آن خالی است. الآن این‌جا کسی نیست، وقتی کسی نباشد شما بگویید یا زید یا عمرو! چه کسی اجابت کند و چه کسی مشکل شما را حل کند؟ معدوم «بِمَا أَنَّهُ مَعْدُومٌ» نه قدرت اجابت دارد و نه قدرت فهم، ﴿مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾، این یک؛ ﴿وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ﴾، این دو. اما در همین گروه اگر «صَنَم» و «وَتَنْ» بودن، آلهه بودن و معبود بودن را بردارید، سنگ و چوب را بگذارید ﴿وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ﴾؛ وقتی همه در قیامت جمع شدند، این‌ها دو کار عالمانه و محققانه دارند، ﴿كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءُ﴾؛ دشمن شما هستند، ﴿وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ﴾، این‌ها یک شعور تکوینی داشتند و می‌فهمیدند که شما اینها را می‌پرستید و اینها نسبت به عبادت شما کفر می‌ورزیدند؛ لذا امروز دشمن شما هستند! ﴿حُشِرَ﴾ گرچه مربوط به صحنه معاد است و باید با فعل مضارع ذکر می‌شد که «يَكُونُ لَهُمْ أَعْدَاءٌ وَ يَكُونُ بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ»، اما چون ﴿حُشِرَ﴾ به صورت فعل ماضی درآمده، صحنه معاد را ترسیم می‌کند؛ یعنی وقتی قیامت قائم شد، این‌ها دو کار می‌کنند: یکی اینکه دشمن شما هستند، دیگر اینکه نسبت به عمل شما کفر می‌ورزند و می‌گویند کار بدی کردید، بنابراین اینها را نباید پرستید. قسمت ۳/احقاف/تسنیم

چند طایفه از آیات قرآن کریم این‌گونه از ظواهر را تأیید می‌کند نظیر طایفه‌ای که اسلام را به موجودات عالم اسناد می‌دهد که ﴿لَهُ أُسْلِمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ [۱] این یک طایفه است؛ طایفه دیگر سجود را به موجودات عالم اسناد می‌دهد که ﴿لِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ [۲] طایفه سوم، امثال امر الهی را به اینها اسناد می‌دهد که در سوره «فصلت» آمده است ﴿فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ [۳] یعنی خدای سبحان به آسمان و زمین فرمود مطیع امر من باشید و منقاداً بیایید، آسمان و زمین عرض کردند: ما همانند سایر اطاعت‌کننده‌ها می‌آییم: ﴿قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾. این سه طایفه از آیات، با این طایفه تسبیح، اینها هم‌محتوای هستند. ظاهر همه اینها مأخوذ است، مگر اینکه دلیل بر خلاف آن اقامه بشود که نشد. قسمت ۲/حشر/تسنیم

سماوات به اصطلاح قرآن کریم آن نیست که در کتاب‌های هیئت و مانند آن مطرح است؛ یعنی همین هفت آسمان یا کمتر یا بیشتر، خواه هیئت بطلمیوسی، خواه هیئت‌های دیگر، چه بعد از او و چه قبل از او؛ برای اینکه قرآن آسمان را با صفتی ذکر می‌کند که آن

صفت در دسترس هیئت نیست. می‌فرماید درهای آسمان به روی کفار باز نمی‌شود: ﴿لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾ [۱۵] این آسمانی که در دارد و در آن به روی کافر باز نمی‌شود این آسمانی نیست که رصدخانه آن را بفهمد، هیئت آن را کشف کند، این آسمان فقط به روی مؤمنین باز است؛ اینکه گفته شد دعای مؤمنین از آسمان‌ها می‌گذرد، این آسمانی نیست که بیگانه‌ها الآن دارند آن را کشف می‌کنند، اینها در حقیقت زمین هستند نه آسمان یا اینکه در هنگام قیامت می‌فرماید: ﴿وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا﴾؛ [۱۶] در هنگام قیامت سراسر آسمان‌ها، در است و گشوده می‌شود و سراسر در است؛ این آن آسمان ظاهر نیست. بنابراین آسمانی که در قرآن کریم هست، غیر از آسمانی است که هیئت آن را کشف می‌کند؛ گرچه برخی از آنچه را که قرآن فرمود علم کشف می‌کند که آسمان ظاهری است؛ اما اساس سماوات، سماوات غیبی و معنوی است. آنجا که می‌فرماید: ﴿وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾؛ [۱۷] امر هر آسمانی را خدا به مسئول آن آسمان وحی فرستاد و از راه ایحا او را توجیه کرد یا در هنگام نزول وحی می‌فرماید: ﴿يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ﴾؛ [۱۸] اینکه می‌فرماید: ﴿وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾، اینکه می‌فرماید: ﴿يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ﴾، اینکه می‌فرماید: ﴿لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾؛ [۱۹] این آن آسمانی نیست که با هیئت و علم کشف بشود، بلکه این همان آسمانی است که در عروج رسول اکرم (علیه آلاف التحية و الثناء) مطرح است و مانند آن. پس چه آسمان ظاهر، چه آسمان باطن همه مسیح ذات اقدس الهی هستند.

قسمت ۲/حشر/تسنیم

آسمان غیب

فرمود در آن منطقه ﴿أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾، مسئولیتی دارد، از آنجا از آسمان غیب، نه آسمانی که با رصدخانه‌ها حلّ می‌شود. این آسمانی که با رصدخانه‌ها حلّ می‌شود، همان نورانی امام مجتبیٰ است که «مَدُّ الْبَصَرِ». آن آسمانی که ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾، آن آسمانی که آه مظلوم می‌رود، آن آسمانی که اگر دعا آن پرده‌ها را پاره می‌کند و به آنجا می‌رود، آن آسمان است. آن آسمان سخن از معنویت است و غیب است و وحی است و امر الهی است. از آنجا، از آن مرکز، وحی مصون ماند، کسی بخواهد از آن آغاز بهره‌برداری کند: ﴿يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا﴾، بین راه بخواهد آسیب برساند، فرمود پُر از ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾ [۲۳] وقتی به فرودگاه رسید، قلب مطهر حضرت آن از سه مقطع معصوم مطلق است: از آغاز تا انجام، از انجام تا آغاز، بین راه که بر طرفین مرتبط است، مصون محض است. فرمود آنجا که کسی بخواهد برود، تیر آماده است. رصد است، آماده است، منتظر است، این نگهبانان ما هم که تیرانداز کامل هستند: ﴿فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا﴾. قسمت ۲/ جن/تسنیم

آیات علم غیب

در جریان غیب هم همین طور است، ما سه طایفه آیات داریم درباره غیب؛ در بخش‌هایی که مربوط به بحث کنونی ماست، فرمود همین طور است، یک طایفه آیات دارد: ﴿إِلَّا هُوَ﴾ [۷] این درست است؛ غیب را فقط ذات اقدس الهی می‌داند. در طایفه ثانیه آیات فراوانی است که می‌گویند انبیا را خدا از غیب برخوردار کرد: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾ [۸] به نوح گفته، به ابراهیم گفته، به موسی گفته، به عیسی گفته (علیهم السلام و علیهم الصلاة). همه اینها را گفته که ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾ پس اینها می‌دانند. آن که می‌گوید: ﴿إِلَّا هُوَ﴾ یعنی «بالذات و بالاصاله». اینکه دارد این انبیا عالم به غیب هستند؛ یعنی به تعلیم الهی. این سه طایفه از آیات در بخش‌های فراوان بسیاری از مسائل را حل می‌کنند. در جریان توقی همین طور است: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾ [۹] یک؛ ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾ [۱۰] دو؛ ﴿تَوَفَّاتُهُ رُسُلْنَا﴾ [۱۱] سه؛ این سه طایفه از آیات، سه بخش از توقی را حل می‌کند.

در جریان علم غیب، مخصوصاً درباره معاد همین طور است. فرمود اینها مسائل جهان بینی ماست، من خدا را می‌خوانم، این دعا همان عبادت را هم در بر می‌گیرد: ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ﴾ [۱۲] که آنجا دعا به معنی عبادت است، اینجا هم «لا أدعوا»؛ یعنی عبادت نمی‌کنم. عبادت نمی‌کنم غیر او را، فقط او عبادت می‌کنم، شرک هم نمی‌ورزم. من مشکل شما را حل نمی‌کنم، کسی هم در جهان نیست که مشکل مرا حل کند، فقط خدا. من سنگر و پناهگاه و دژ و حصنی غیر از خدا ندارم. هیچ ارتباطی با او ندارم، مگر اینکه پیام او را می‌رسانم. این طوری که شما تلبّد می‌کنید، تظاهر می‌کنید، هم کثرت خود را به روی من می‌کشید هم نصرت خودتان را که یاور یکدیگر هستید، علیه من اظهار می‌کنید، روزی صحنه برمی‌گردد. آن روز کیفر و پاداش معلوم می‌شود که چه کسی ناصرش کم است، چه کسی ناصرش زیاد. چه کسی عددش کم است، چه کسی عددش زیاد؛ یعنی روز قیامت. این قیامت چه وقت است؟ من نمی‌دانم! اولین طایفه‌ای که مربوط به غیب است، دارد: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾، این لسان، لسان حصر است؛ یعنی او می‌داند که قیامت چه وقت است. تعبیر دیگر این است که ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ﴾، یک وقت است می‌گوییم «الغیب» را می‌داند، این غیب صاحبی ندارد، این جهان غیب است. یک وقت می‌گوییم ﴿عَلَى غَيْبِهِ﴾، معلوم می‌شود که غیب، «غیب الله» است. اگر غیب، «غیب الله» است کسی اطلاع ندارد، پس به دو دلیل حصر از این دو کلمه استفاده می‌شود: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾، یک؛ ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ﴾، این دو. پس بالذات خدا عالم است: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾ است، «لا يعلم الغیب الا هو»؛ اما همه این صحنه‌ها را که شما می‌بینید غیب است که ذات اقدس الهی دارد به پیغمبر خبر می‌دهد. در آسمان‌ها چه خبر بود؟ پیغمبر چه می‌داند! جن‌ها کجا تا کجا می‌رفتند و تیر می‌دیدند؟ پیغمبر چه می‌داند! در مجلس درس او کجا آمدند؟ در بخشی دارد که آمدند حضور حضرت، آنجا مشخص بود. یک عده آمدند بررسی کردند، دیدند این

کتاب قرآن است، یک؛ عجیب نیست؛ عجب است، دو؛ محتوای آن ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾ است، سه؛ و مانند آن. اینها را پیغمبر نمی‌دانست. ذات اقدس الهی که ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾ است، همه اینها را به پیغمبر گزارش داد، پیغمبر شده ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾. ﴿قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ﴾، این جریان، این جریان، این جریان، از آسمان تا زمین، از زمین تا آسمان، حالا پیغمبر شده عالم. این پیغمبری که دارد از آسمان خبر می‌دهد، از زمین خبر می‌دهد، از جن خبر می‌دهد، از انس خبر می‌دهد، علم غیب است. این را چه کسی به او داد؟ ذات اقدس الهی!

«فتحصّل أن هاهنا ثلاث طوائف»: طایفه اولی این است که علم غیب را فقط خدا می‌داند، البته! ذات هم برای اوست. طایفه دوم این است که وجود مبارک حضرت رسول (علیه الصلاة و علیهم السلام) غیب را می‌داند به دلیل اینکه گزارش دادند، این همه اخبار غیبی بود که آنها گزارش دادند، وقتی جمع بکنیم که چگونه از یک طرف آیات حصر است که غیب را فقط خدا می‌داند، از طرفی آیاتی داریم که غیب را پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام) می‌دانند، این شاهد جمع آن طایفه ثالثه است که ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى﴾.

بنابراین این سه طایفه ثابت می‌کند که خدا ذات اقدس الهی ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾ است بالذات، اهل بیت ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾ هستند بالعرض و این فیض را ذات اقدس الهی به اینها داده است، نه خودشان کسب کردند، نه از جای دیگر گرفتند. قسمت ۷/جن/تسنیم

این معنایش این است که غیر ذات اقدس الهی احدی ذاتاً عالم نیست، این درست است؛ اما ﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾ که شد، آن آشکار می‌کند غیب را. این همه آیات دارد: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾ [۱۸] و بسیاری از این اخبار غیب را به شما گفتیم، به شما گفتیم، به شما گفتیم. در این قسمت فرمود: ﴿قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أَ قَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا﴾، این را ذاتاً من نمی‌دانم، به دلیل همه حرف‌هایی که من برای شما زدم ما که نمی‌دانستیم! اینها را خدا به ما وحی فرستاد: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾ این لسان، لسان حصر است، این یک؛ ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ﴾، نه «علی الغیب». غیب برای اوست. ﴿يُظْهِرُ﴾؛ یعنی آگاه نمی‌کند. «ظهر»؛ یعنی شفاف و روشن شد. ظهور یعنی بروز. هیچ کسی را آگاه نمی‌کند، مگر کسی را که خدا او را به عنوان رسول بپسندد. ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾، این رسول را عالم غیب می‌کند. آن وقت به این رسول در پنج بخش آگاهی می‌بخشد تا جامعه را هدایت کند. قسمت ۷/جن/تسنیم

اعتقاد به غیب

مثلاً اگر کسی به شما وعده دهد که اول ظهر روز کذا من به شما فلان مبلغ، که در نظر شما مهم است، میدهم، و او را صادق در آن وعده بدانید، ناچار آنروز را و میعادگاه را فراموش نمیکنید و دایماً ساعت شماری میکنید تا موعد برسد، و در آنوقت با کمال حضور قلب و توجه باطن در اول موعد خود راحاضر میکنید. اینها برای آن است که حب نفس بر آن چیز و بزرگ شمردن آن، شما را مفتون آن نموده و هرگز در امر آن تهاون نمیکنید. و همینطور در سایر امور دنیوی هرکس به فراخور حال خود. ولی اگر چیزی در نظرتان خوار و بیقیمت بود، نفس اگر به او توجهی کند آنی است و به طریق خطور میباشد، و لحظه این میگذارد مگر آنکه از آن غفلت میکنید. اکنون این سستی ما در امور دینی معلوم میشود برای چیست. برای آن است که ایمان به غیب نداریم و پایه یقین و اطمینان سست است و وعده خدا و انبیا را به جان و دل قبول نکردیم، پس در نظر ما تمام اوضاع الهی و شرایع دینی پست و سست است. و این سستی کم کم تغافل آورد: و یا در همین عالم غفلت بر ما غالب آید و ما را از دین صوریکه داریم بکلی خارج کند، یا در شدتها و سختیهای موت غفلت کلی عارض شود

چهل حدیث/امام (ره)

معیت خداوند

این گونه از معیتها معیتهای قیومیّه است که با همه است تا هیچ کسی نگوید من در آن حال ناامید بودم و تا هیچ کسی به خودش اجازه تباهی و گناه ندهد و اما آن معیت خاصه که قبلاً اشاره شده آن مخصوص مؤمنین است که آن معیت، معیت همراه با رحمت و رأفت و لطف است. اگر موسای کلیم (سلام الله علیه) فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ [۲۴] درباره رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده که فرمود: ﴿لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [۲۵] این حزن را به خود راه نده، زیرا آن لطف الهی با ماست. آن معیت قیومیّه هم با مؤمنین است هم با کافرین؛ اما این معیت خاصه برای مؤمنین و اولیای الهی است که فرمود: ﴿لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾، ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ نه تنها علیم، بلکه بصیر است؛ یعنی همه در حضور خدا هست. این چنین نیست که خدا علم به غیب داشته باشد اصلاً علم با غیب سازگار نیست علم یعنی شهود! علم با غیب جمع نمی شود؛ یعنی آنچه از نظر شما غیب است معلوم اوست در حقیقت علم، شهادت است و الا علم با حجاب سازگار نیست غیب «بما أنه غیب» معلوم نخواهد بود. اگر درباره خدای متعالی آمده که ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ [۲۶] است؛ یعنی «لاغیب له»، نه اینکه غیبی هست و او به غیب علم دارد، غیب «بما انه غیب» معلوم نیست؛ یعنی آنچه برای شما برای شما غیب است و از نظر شما غیب است برای حق تعالی مشهود است و شهادت است، چون سراسر جهان هستی مشهود الهی است؛ لذا فرمود: ﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ نه تنها «علیم»؛ یعنی در حضور ماست، نه

تنها ما می‌دانیم شما چه می‌کنید، بلکه مشاهده می‌کنیم شما چه می‌کنید. این معنای مشاهده را در سوره «یونس» به طور صریح تبیین کرده است، فرمود هیچ کاری نیست مگر اینکه ما شاهدیم و شما در مشهد ما این کارها را انجام می‌دهید؛ در سوره «یونس» آیه ۶۱ صدر آیه خطاب به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است. فرمود: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ﴾؛ تو در هیچ کاری نیستی و هیچ قرآنی را تلاوت نمی‌کنی، بعد خطاب به همه است ﴿وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾؛ همین که می‌خواهید وارد آن عمل بشوید در مشهد ما هستید، نه اینکه تنها ما می‌دانیم بلکه می‌بینیم «بصیراً لا بجارحه» [۲۷] که بیان حضرت امیر(علیه السلام) است نه با چشم می‌بیند که این چشم داشتن نقص است و در این سوره خدای متعالی از هر نقص و عیبی تنزیه شده است ﴿سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. [۲۸] پس «بصیراً لا بجارحه»، چه اینکه «سمیعاً لا بجارحه». در اینجا فرمود هیچ کاری نیست که شما وارد می‌شوید ﴿إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾؛ همین که می‌خواهید وارد بشوید در مشهد و در محضر ما هستید؛ لذا گفتند هر کاری که می‌کنید «بسم الله» بگویند [۲۹] که هشدار است اگر انسان بخواهد کاری را با «بسم الله» شروع کند کاری را می‌کند که بتواند در طلوعه‌اش نام خدا را ببرد و اگر نام خدا را برد نام خدا را تسبیح می‌کند، می‌گوید: ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ﴾ نمی‌گوید به نام خدا و به نام کسی اگر به نام خدا شد دیگر به نام خلق قهرمان نخواهد بود، چون اسم منزّه نشد، نه تنها ما ذات را باید از هر شریکی منزّه بدانیم نام ذات اقدس الهی را هم باید از هر شریکی منزّه بدانیم، نه می‌توان به جای نام خدا نام دیگری را برد و نه می‌شود در کنار نام خدا نام دیگری را ذکر کرد. آنها که در هنگام ذبح حیوانی در مراسم افتتاح می‌گفتند به نام نامی فلان طاغوت، آن می‌شد میته؛ هم حرام بود و هم نجس؛ لذا فرمود آنچه را که ﴿أَهْلًا بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ﴾ [۳۰] او را نخورید، در جاهلیت این کار را می‌کردند وقتی می‌خواستند گاو یا گوسفندی را ذبح کنند می‌گفتند به نام فلان بت. در رژیم طاغوت هم اگر می‌خواستند در مراسم افتتاح گوسفندی را قربانی کنند می‌گفتند به نام نامی فلان طاغوت، این می‌شد میته نه می‌شود به جای نام خدا نام غیر خدا را برد می‌شود مردار و نه می‌شود در کنار نام خدا نام غیر خدا را برد، چون ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ [۳۱] نه تنها «سبح» خدا را نه تنها ﴿سَبِّحَ لِلَّهِ﴾، بلکه ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ این اسم را هم منزّه از شریک می‌داند وقتی این کریمه نازل شد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿اجْعَلُوهَا فِي رُكُوعِكُمْ﴾ [۳۲] این را در سجده قرار بدهید؛ لذا «سبحان ربی الاعلی» ذکر سجده است، چه اینکه وقتی ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ [۳۳] آمده، نقل شد که حضرت فرمود این را در رکوع خود قرار بدهید. بنابراین نه این نام بدل دارد که به جای او بنشیند می‌شود ﴿أَهْلًا بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ﴾ نه این نام شریک دارد ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ گفتند هر کاری که می‌کنید نام خدا را ببرید یعنی کار باید طوری باشد که بشود در آغاز آن نام خدا را برد. از این جهت در این آیه ۶۱ سوره «یونس» فرمود هر کاری که می‌کنید در مشهد ما هستید: ﴿إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾ بعد در ذیل

آیه، علم کلی حق تعالی را ذکر فرمود: ﴿وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾. قسمت ۳/حدید/تسنیم

بنابراین یک نظر تشریفی است که ذات اقدس الهی به آن مؤمنین دارد، یک کلام تشریفی است که ذات اقدس الهی به مؤمنین دارد، این کلام تشریفی و نظر تشریفی را نسبت به بیگانه‌ها ندارد ﴿لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ﴾ با اینکه ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ﴾ است و با اینها حرف نمی‌زند با اینکه می‌فرماید: ﴿اٰخِسُوْا﴾ این ﴿اٰخِسُوْا﴾ را به کلب می‌گویند؛ خدا چنین کلامی هم با همین کفار و منافقین دارد، می‌فرماید با اینها حرف نمی‌زند یعنی آن کلام تشریفی.

«فَتَحَصَّلَ أَنَّ هَيْهُنَا امُورًا»: یکی معیت مطلقه است که «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ» است، یکی معیت ویژه رحمت رحمانیه و رحیمیه است که با مؤمنین است با متّقین است، یکی رحمت منتقمانه است که ﴿إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ﴾ که این بخش دارد با عاد با ثمود با فرعون این کارها را کرد ﴿إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ﴾ در کمین اینها بود که چه وقت اینها گردن‌کشی می‌کنند گردن اینها را بشکند. هم از نظر ثروت قبلاً در سوره مبارکه «سبأ» ملاحظه فرمودید که سه طایفه و سه بخش را در نظام تاریخی مشخص کرد و هم در بحث قدرت. در بحث ثروت فرمود اینها که در مکه گردن‌کشی می‌کنند به ساحت مقدس حضرت ما اینها را خاک می‌کنیم ﴿وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ﴾ [۱۰] یعنی اینها که چیزی نیستند اینها یک دهم کسانی نیستند که ما قبلاً به آنها ثروت دادیم آنها را خاک کردیم؛ این سرمایه‌داران مکه که چیزی نیستند. «معشار» یعنی یک دهم؛ ﴿وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ﴾ آنها که ما خاک کردیم، این یک گروه. قبل از اینها چه کسانی بودند؟ جریان قارون را می‌شمارد که قارون ﴿آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ﴾ [۱۱] یک عده قدرتمند باید که کلیدهای مخازن آنها را یا خود مخازن آنها را حمل و نقل می‌کردند، بعد آنها را از بین برده بودیم، این دو گروه.

عالم محضر خداوند

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ این معیت را همان طوری که در بحث قبل عنایت فرمودید قرآن کریم به دو قسم تقسیم کرد: یک معیت قیومیه است که خدای متعالی آن معیت را با هر موجودی دارد، چه با انسان خوب چه با انسان بد و این معیت را به عنوان اینکه هم به انسان امید بدهد هرگز ناامید نشود و هم هشدار می‌دهد نسبت به انسان که انسان بداند در مشهد و در محضر خداست غافلاً زندگی نکند این نقش را دارد و اما آن معیت خاصه را قرآن وقف مؤمنین مخصوص می‌داند نه برای همه. درباره اصل معیت که خدا با همه است و هشدار می‌دهد نسبت به افراد تبه‌کار در سوره مبارکه «نساء» فرمود اینها که شب نشینی‌های نامشروع دارند توطئه‌گرند، در مجلس‌های خصوصی حرف‌های ناخوشایند می‌گویند خدا با اینهاست به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود در سوره «نساء»

آیه ۱۰۷ و ۱۰۸: ﴿وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ﴾ فرمود از اینها که با خودشان خیانت می‌کنند تو دفاع نکن، چون هر تبهکاری به خودش خیانت می‌کند، این طور نیست که گناهکار نسبت به دیگری خیانت بکند هر خلاقی را که انسان انجام می‌دهد مستقیماً نسبت به خود بد می‌کند اثرش غیر مستقیم به دیگری می‌رسد؛ لذا فرمود آنها که تبهکارند با خود خیانت می‌کنند ﴿وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ﴾ چرا؟ چون ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا﴾، آن‌گاه در آیه بعد فرمود این خائنین ﴿يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ﴾؛ از مردم خودشان را پنهان می‌کنند که مردم اینها را نبینند از مردم مخفی باشند؛ اما ﴿وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ﴾ اینها اگر از مردم که مخفی بودند از خدا که مخفی نیستند چرا؟ برای اینکه ﴿وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ﴾ اینها که شب بیتوته می‌کنند، در شب‌نشینی‌ها تصمیم‌های باطل می‌گیرند مگر نه آن است که از مردم مخفی شدند ولی از خدا که مخفی نشدند، زیرا خدا با اینها است در بیتوته اینها، در توطئه اینها، در سخنانی که در شب‌نشینی‌ها دارند ﴿يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ﴾ در آن تبییت، در آن بیتوته کردن، در آن شبیخون زدن‌های فکری یا شبیخون‌زدن‌های عملی، عده‌ای تصمیم گرفتند که با پیامبر عصرشان از راه شبیخون زدن به مبارزه برخیزند گفتند: ﴿لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ﴾؛ [۲۳] ما شبیخون می‌زنیم آنها را از بین می‌بریم، بعد به اولیای دم می‌گوییم ما نمی‌دانیم چه کسی اینها را کشت؟ این تبییت تصمیم‌های شبیخون‌زدن و شب‌نشینی‌ها را قرآن کریم گوش زد کرد، فرمود در آن شب‌نشینی‌های اینها خدا با اینها است در آن تصمیم‌های شبانه اینها خدا با اینها است: ﴿وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ﴾ در بیتوته و شب‌نشینی‌های ایشان چیزهایی را می‌گویند که ﴿لَا يَرْضَى﴾ خدا: ﴿إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ﴾ چون ﴿وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا﴾. قسمت ۳/حدید/تسنیم

خداوند ظاهر و باطن

یکی از آن آیاتی که محتوای بلندی را در بر دارد، همین کریمه است: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾. خدا اول است و خدا آخر است و خدا ظاهر است و خدا باطن؛ چهار اسم از اسمای کلیه حق تعالی را بیان کردند که جامع این اسمای چهارگانه همان اسم مبارک «محیط» است که ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾، [۲۰] چون خدا محیط محض است؛ لذا قبل از هر چیزی خداست، بعد از هر چیزی خداست، ظاهر و محیط به ظاهر هر چیزی خداست، محیط به درون و باطن هر چیزی خداست. اگر خدا محیط به جمیع اشیاء است، هیچ چیزی نیست مگر آن که تحت احاطه خداست، پس هیچ چیزی برای اشیاء نمی‌ماند، مگر آیت بودن و علامت بودن؛ یعنی هر موجودی، در هر حالتی که باشد، فقط آیت خدا و نشانه خداست و بس، چیزی برای خود موجودات جهان امکان نمی‌ماند، زیرا اول او تحت احاطه خداست، آخر او تحت احاطه خداست، ظاهر او تحت احاطه خداست، باطن او تحت احاطه خداست.

چیزی برای غیر خدا نمی‌ماند که از آن جهت تحت احاطه حق تعالی نباشد. اگر ما ظاهر درختی را بگوییم تحت احاطه خداست و این قشر آن را برداریم به درونش راه پیدا کنیم، می‌بینیم درونش هم تحت احاطه قدرت حق است و اگر صدر و ذیل این درخت را بررسی کنیم، می‌بینیم چیزی برای این درخت نمی‌ماند، مگر اینکه همه ابعادش تحت احاطه قدرت و علم حق است. اگر چنین است؛ آن‌گاه چیزی برای غیر خدا می‌ماند که انسان به غیر خدا تکیه کند؛ چه خود چه دیگری! انسان اگر بخواهد به خود تکیه کند یا به غیر خود تکیه کند، باید آن شیء دارای قدرت و اثری باشد که کاری از او ساخته باشد، اگر چه انسان و چه غیر انسان همه ابعاد او تحت احاطه علم و قدرت حق است، چیزی برای این موجود نمی‌ماند تا انسان به او تکیه کند؛ لذا بیان قرآن این است که ﴿وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾، [۲۱] «ملتحد»؛ یعنی سنگر، پناهگاه، غیر از خدا پناهگاهی نیست، چیزی برای غیر خدا نمی‌ماند که انسان به غیر خدا تکیه کند و این می‌شود توحید و اگر در اواخر سوره مبارکه «یوسف» اکثر مؤمنین را قرآن مشرک می‌داند، می‌فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾، [۲۲] از معصوم (عَلَيْهِ السَّلَام) سؤال کردند که چگونه اکثر مؤمنین مشرک هستند؟ فرمود همین که اینها مواظب گفتارشان نیستند، می‌گویند اگر فلان کس نبود، ما هلاک می‌شدیم، اگر فلان شخص نبود، ما از بین می‌رفتیم؛ یا همین تعبیری که می‌گوییم اول خدا، دوم فلان شخص. خدا اولی است که دوم ندارد، آن اولی که دوم داشته باشد که اول عددی است، خدا اولی است که عین آخر است و برای این اول شریک نیست، نمی‌توان گفت اول خدا، دوم فلان شخص این مشکل را حل کرد؛ این تعبیر نشانه آلودگی اعتقاد به شرک است؛ لذا در این کریمه فرمود اکثر مؤمنین مشرک هستند: ﴿الَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾ غیر از مشرکین است، ﴿الَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾ برای بت پرستان و وثنیین و صنمیین و امثال آن است، بر مؤمنین ﴿الَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾ اطلاق نمی‌شود؛ اما بر مؤمن مشرک اطلاق می‌شود که فرمود اکثر مؤمنین مشرک هستند؛ لذا اگر کسی موحداً از این دنیا برود، اهل بهشت است و کلمه «لا اله الا الله» حصن خداست، [۲۳] توحید حصن خداست. اگر کسی موحد باشد، از عذاب الهی در امان است؛ موحد معنایش آن است که چه در عقیده، چه در اخلاق، چه در عمل، جزء برای خدا برای احدی استقلال قائل نباشد. قسمت ۲/حدید/تسنیم

غیب تنها از آن خداست

﴿ثُمَّ تَرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ﴾، که قبلاً عالم غیب و شهادة معنا شد. جهان البته جهان غیب داریم جهان شهادت داریم؛ عالم محسوس داریم، عالم غیر محسوس داریم، مجردات داریم، ارواح انبیا و اولیا، مقام عصمت، مقام اعجاز، مقام کرامت، اینها حقایق خارجیه هستند، مجرد هستند. آسمان و زمین و اینها هم داریم که عالم شهادت است. خدا عالم غیب و شهادت است این درست است عالم دو قسم است: عالم غیب و عالم شهادت؛ اما عالم غیب و شهادت بودن ما نداریم که کسی به غیب علم داشته باشد، چون علم یعنی حضور و کشف. این اصلاً به غیب تعلق نمی‌گیرد، این ارشاد به نفی موضوع است؛ یعنی آنچه نزد دیگران غیب است نزد ذات

اقدس الهی حاضر است و گرنه غیب «بما أنه غیب» با علم سازگار نیست، علم یعنی حضور، شهود، کشف. این ارشاد به نفی موضوع است؛ یعنی خدای سبحان به مجردات و مادیات، به ارواح و ﴿أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾ [۱۲] به سماء هم عالم است. درباره زمین ﴿زَلَّزَلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾ [۱۳] هم عالم است، ﴿بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾ [۱۴] هم عالم است. او عالم غیب و شهادت است؛ یعنی برای خدا غیبی نیست. ﴿فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾. این در سوره مبارکه «قیامت» این کلمه «ینبأ» که باب تفعیل است و یعنی گزارش‌های فراوان، جدی، رسمی، باب تفعیل است. «نبأ»؛ یعنی خبر، «أنبأ»؛ یعنی خبر داد. «ینبأ و نبأ»؛ یعنی خیلی خبر وافر و همه جانبه. اینجا فرمود: ﴿فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ در سوره مبارکه «قیامت» دارد که ﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ بِمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ﴾، بعد استدراک فرمود که ما را چه حاجتی به «تنبئه»؟ چرا ما این همه گزارش به او بدهیم؟ این «بل» بل اضرایبه است، اینکه فرمود: ﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ بِمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ﴾، بعد فرمود: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾ [۱۵] حالا مرتب عذر بیاورد ولی خودش را که خودش می‌شناسد اعمالش هم که حاضر است حالا چه حاجت که ما بگوییم؟ ولی ما می‌گوییم برای متمیم مطلب و گرنه او نمی‌داند؟ نمی‌بیند؟ این نیست، هم می‌داند هم می‌بیند؛ اما ما برای اتمام حجت در مشافهه ﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ بِمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ﴾، و گرنه ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾، نه «بصیر»، «بصیرة»! این «تاء» مثل تاء «علامه» است تاء تأنیث نیست. خبر است برای «الانسان». ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾ مثل «علامه»؛ خیلی بود، ﴿وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾ هر چه هم عذرخواهی بکند به هر حال می‌داند که دروغ می‌گوید. پس معلوم می‌شود آنچه انسان انجام می‌دهد در مجموعه جان او هست؛ لذا فرمود ما نیازی به تنبئه نداریم، ولی برای اتمام حجت این کار را می‌کنیم. قسمت ۸/جمعه/تسنیم

درباره ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ﴾؛ آن غیب مطلق را خدا علم دارد، چون به خود علم دارد؛ ولی به احدی آن علم را نداد؛ یعنی احدی قابل آن غیب مطلق نیست؛ ولی غیب مقیص که ماسوای خداست، هر چه باشد بالأخره برای انسان کامل قابل علم هست. در همان اواخر سوره مبارکه «جن» این چنین است که ﴿قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبٌ مَّا تُوْعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا﴾ [۲] درباره اصل قیامت است، من نمی‌دانم که آیا آنچه را که شما ابعاد می‌شوید یا موعود می‌شوید؛ یعنی مسئله معاد، این نزدیک است یا دور؛ اما خدا می‌داند. خداست که ﴿يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا﴾، من نمی‌دانم عمری دارد، مدتی دارد یا مدت آن نزدیک است. آن گاه فرمود: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾ این ﴿الغیب﴾ یا غیب مطلق است یا ناظر به همان «الف» و «لام» عهد است؛ یعنی در جریان معاد غیب را خدا می‌داند. ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ [۳] که در همین زمینه مسئله معاد، استثنا کرده است و فرمود: ﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ و اگر درباره علم معاد، خدای سبحان این غیب را به آن رسول مرتضی اعطا کرده است، درباره سایر غیب‌ها هم به طریق اولی، چون درباره علم معاد است که دلیل خصوصی آمده است که این غیب را خدا به احدی نداد و مانند آن. پس غیب مطلق را غیر

از ذات اقدس الهی احدی نمی‌داند که آن خود ذات حق است؛ اما غیب مَقِیص که هر بالایی نسبت به مرحله مادون غیب است، آن قابل اعطای به انسان کامل است.

این غیب و شهادت امر نسبی و تقسیمی و اضافی است؛ یعنی آنچه نزد شما غیب است، نزد او می‌شود مشهود، نه اینکه الآن خدا عالم به غیب باشد؛ یعنی چیزی غیب است؛ مثل اینکه الآن چیزی پشت این دیوار است بعد ما باخبر بشویم که پشت این دیوار چه خبر است. وگرنه آیه ۶۱ سوره مبارکه «یونس» این است که هر کاری که شما انجام می‌دهید، همین که می‌خواهید وارد بشوید: ﴿مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾؛ همین که می‌خواهید وارد بشوید در مشهد ما هستید، دیگر علم غیب ندارد، فردا برای او ظاهر بشود، ندارد. امروز و فردا نزد ذات اقدس الهی مشهود است. برای ماست که تفاوت پیدا می‌کند، ما می‌گوییم: ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾؛ [۲۵] الآن برای ما روشن نیست که او مالک امروز هم هست؛ لذا به خودمان اسناد می‌دهیم، من این کار را کردم، این مال من است، مال فلان کس است! کارها را اموال را اشخاص را به دیگری نسبت می‌دهیم. در قیامت معلوم می‌شود که همه اینها تحت نفوذ و سلطه ذات اقدس الهی است. قیامت ظرف ظهور این حقایق است، نه ظرف حدوث این حقایق، وگرنه در دنیا و آخرت برای ذات اقدس الهی همه این امور یکسان مشهود است: ﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾ به لحاظ ماست نه اینکه امروز «لا يُعْرَضُ»، فردا «يُعْرَضُ». فردا برای شما معلوم می‌شود که همه در معرض ذات اقدس الهی بود، چون آیه ۶۲ سوره مبارکه «یونس» اختصاصی به جایی ندارد، فرمود هر کاری که می‌خواهید بکنید، همین که می‌خواهید وارد بشوید مشهد ماست، مشهود ماست: ﴿إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾؛ همین که می‌خواهید وارد شوید. «أفأض»؛ یعنی حرکت کرد: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾، که مربوط به عرفات و آمدن از عرفات به مشعر است، «أفأض»؛ یعنی حرکت کرد، می‌خواهد وارد بشود. همین که می‌خواهید وارد شوید حرکت کنید، مشهود ماست. این‌طور نیست که حالا امروز خدا عالم به غیب باشد، فردا عالم به شهادت باشد، خیر! امروز و فردا خدا عالم به شهادت است، این غیب و شهادت نسبی است به لحاظ ما. قسمت ۵/حاقه/تسنیم

جریان ظهور حضرت هم همین‌طور است، آنها حالا برای کسی نمی‌گویند، فقط علایم ظهور را می‌فرمایند، مطلب دیگر است و گرنه حقیقت ظهور را برای انسان کامل همان‌طوری که حقیقت معاد را تشریح می‌کنند، حقیقت ظهور را هم برای انسان کامل تشریح می‌کنند؛ لذا فرمود این ﴿إِنَّمَا الْعِلْمُ﴾؛ یعنی «بالذات» علم الهی است. این‌طور نیست که غیر خدا نداند. غیر خدا ذاتاً نمی‌داند، وگرنه این همه اسرار، ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾، [۷] یکجا و دو جا که نیست. فرمود این اسرار غیبی است که ما برای فلان پیغمبر گفتیم، برای تو می‌گوییم. ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾، این اخبار غیبی است که ما داریم می‌گوییم.

بنابراین این حصرها یعنی بالذات خدا عالم است، البته درست است و غیر خدا بالذات عالم نیست، درست است؛ اما خدا علوم غیبیه را به انبیا و اولیایش می‌دهد، این هم درست است، برای اینکه قرآن صریحاً می‌فرماید که این همه اخبار غیب را ما به شما گفتیم: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾، به انبیا می‌فرماید. اینجا هم ﴿إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ قسمت ملک/۱۴/تسنیم

اذن علم غیب

فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾، این با درس و بحث حوزه و دانشگاه نیست، این با اعتکاف و نماز شب نیست، بله با آنها بتواند مؤمن کامل بشود، درجانش را پیدا کند؛ اما به منصبی برسد، به سمتی برسد، امام بشود، پیغمبر شود، این شدنی نیست، این کسبی نیست: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾.

بنابراین اینجا غیب مخصوص اوست. یک موجود مجردی است در آینده، هیچ محذوری ندارد که وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام) که فرمودند اینها یک نور هستند، حالا در عالم کثرت یک مقدار تفاوت پیدا شده است، «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ» اینها هستند، وجود مبارک امام فرمود: «فَأَوَّلُ مَا... خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»، [۱۴] پس اولین فیضی که از ذات اقدس الهی نشأت گرفته است، وجود مبارک حضرت است. مراحل بعدی که مسئله معاد است، زیر مجموعه این است. این اگر عالم به معاد باشد، چیز مهمی نیست. مسئله معاد نشئه‌ای از نشئات عالم است. این که «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ» نیست. یقیناً یعنی یقیناً! مقام نورانی آنها بالاتر از مسئله معاد است. معاد نشئه‌ای است بعد از این نشئه آن نشئه پیدا می‌شود. چیز جدایی که نیست، حقیقت عالی‌های که نیست. این نشئه به هم می‌خورد، نشئه دیگر می‌سازند، کل اینها زیر مجموعه «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است. اگر او «فَأَوَّلُ مَا... خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا» است، آنچه زیر این مجموعه می‌گذرد، تحت علم آنها باشد که این چیزی نیست؛ لذا این «الغیب»ی که فرمود اگر «الف و لام» آن «الف و لام» جنس باشد که یقیناً معاد را شامل می‌شود. اگر «الف و لام» آن «الف و لام» عهد باشد «کما هو الظاهر» قدر متیقنش مسئله معاد است. همه این بخش‌های اخیر که آمده، قدر متیقنش معاد بود. ﴿مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾، پس قدر متیقنش معاد است. آنجا که فرمود من نمی‌دانم، بله، من نمی‌دانم! ذاتاً نمی‌دانم. آنجا که فرمود می‌دانم؛ یعنی به من یاد دادند. این سه طایفه آیات - که در بحث دیروز مطرح شد - این بود که ذات اقدس الهی عالم به غیب است «بالإصالة»، ﴿إِلَّا هُوَ﴾، حصر هم هست، بالذات این است؛ اما طایفه ثانیه آیتی است که فراوان دارد: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾، [۱۵] به خیلی از انبیا فرمود اینها را ما به شما گفتیم، انباء غیب است. طایفه ثالثه شاهد جمع است. آنجا که می‌گوید غیب را غیر از خدا نمی‌داند؛ یعنی «بالإصالة و بالذات». آنجا که می‌فرماید انبیا را غیب دادند؛ یعنی به تعلیم الهی. اینجا هم هیچ محذور ندارد که می‌فرماید ما این غیب را به وجود مبارک حضرت دادیم؛ منتها راه دیگری که هست، این است که سیاق این آیات درباره وحی است،

قسمت وحی را هم باید در نظر داشت که فرمود ما این غیب را به رسول مرتضی و «مرتضی الرسول» دادیم تا معلوم بشود که این وحی ما به سطح جامعه رسیده است. عمده آن است که مردم به هدایت برسند که دیگر مردم علیه ما قیام نکنند. این آیات و این قرآن مردم را به عقلانیت فرا می خواند، می گوید عاقل، عاقل، عاقل باشیدا! یک جمله غیر محقق است که معمولاً در کتاب های اصولی ما هست که می گوئیم قاعده لطف، قاعده لطف! اما برهانی برایش اقامه نشده، دلیلی اقامه نشده است؛ اما این بخش پایانی سوره مبارکه «نساء» که دیروز ارائه شد، این محکمه ای تشکیل داد، خدا یک طرف، عقل یک طرف، خدا می گوید ما انبیا فرستادیم، برای اینکه عقل در قیامت یا در دنیا علیه من خدا استدلال نکند، نگوید تو که می دانی ما از کجا آمدیم، کجا می رویم، ما نه از مبدأ خود با خبر هستیم، نه از منتهای خود با خبر هستیم، نه می دانیم در جهان چه بکنیم، چرا پیغمبر نفرستادی؟ ﴿لَنَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾، [۱۶] اگر عقل یعنی عقل! اگر عقل حاکم حوزه بود، قاعده لطف معقول و مبرهن می شد و قرآن از مهوریت بیرون می آمد، آن گاه معلوم می شد که عقلانیت حوزه یعنی چه؟ فرمود ما پیغمبر فرستادیم تا زیر احتجاج عقل نرویم: ﴿لَنَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾، اگر ما این مردم را ببریم در قیامت، علیه من احتجاج می کنند، می گویند تو که می دانستی ما نمی میریم و نمی پوسیم، اینجا می آییم، چرا پیغمبر نفرستادی؟ ما باید عادل باشیم، عادل یعنی کسی که هر چیزی را سرجایش می گذارد؛ اما جای اشیاء را تو بلد هستی نه ما. اینکه خیلی ها در شرق و غرب عالم در این هفت میلیارد همه معنای عدل را می فهمند، عدل یعنی «وضع کل شیء فی موضعه»، [۱۷] معنای عدل برای همه روشن است. مصداق عدل هم برای هم شیرین است؛ اما حقیقت عدل چیست؟ بلد نیستند. عدل یعنی «وضع کل شیء فی موضعه»، این معنای عدل است، عدل چیز شیرینی هم هست! این دو؛ اما جای اشیاء کجاست؟ میلیون ها ماهی در دریاست، همه آنها حلال است؟ «لست أدری»، همه آنها حرام است؟ «لست أدری». ده ها بهره از این انگور می گیرند، شراب و شربت هر دو حلال است؟ «لست أدری» فرق دارند؟ «لست أدری». همین گوسفند همه اجزایش حلال است؟ «لست أدری»، فرق دارد؟ «لست أدری». عدل «وضع کل شیء فی موضعه»، جای اشیاء را اشیاء آفرین بلد است و اگر کسی - معاذ الله - خودش تصمیم بگیرد که می شود فرعون که او هم همین حرف را می زد: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾، [۱۸] ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾، [۱۹] این ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾؛ یعنی قانونگذار من هستم، نه معنایش اینکه من خالق هستم. خودش بت پرست بود که ﴿يَدْرِكُ وَآلِهَتِكَ﴾؛ [۲۰] «کذا و کذا». این خودش گاوپرست بود؛ اما می گفت کشور را من باید اداره کنم. قانون را من باید اداره کنم. وضع اشیاء کجاست را من باید بگویم. این می شود فرعون!

آنچه ذات اقدس الهی در عالم غیب از عرش و کرسی و لوح و قلم و سماوات و امثال آن اظهار کرد، علم آن نزد انسان کامل مثل انبیا و اولیا و معصومین (علیهم السلام) هست، چون اینها در عالم امکان هستند عالم ذات نیست و آنچه مخصوص ذات اقدس الهی هست و خارج نشده و به حوزه امکان نیامده، آنها حکم جدایی دارد.

در جریان آیه ۱۸۷ سوره مبارکه «اعراف» که درباره معاد هست: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً﴾، ظاهرش این است که علم قیامت مخصوص خدای سبحان است، در پایان همان آیه فرمود: ﴿قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ﴾؛ یعنی ذاتاً علم به قیامت مخصوص به خدای سبحان است؛ ولی همین علم به معاد در سوره مبارکه «جن»، آیه ۲۴ به بعد، به همین وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داده شد فرمود: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفٌ نَّاصِرًا وَّ أَقَلُّ عَدَدًا * قُلْ إِنْ أُدرِي أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا﴾، بعد می‌فرماید: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾ که قدر متیقن این «الغیب» ضمیر عهد است که به همین قید قیامت برمی‌گردد؛ البته موارد دیگر را ممکن است شامل بشود، ولی قدر متیقن آن همین علم به معاد است. ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ آن وقت ﴿فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَّ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾، غرض این است که چیزی در عالم امکان نیست که به این ذوات قدسی یاد نداده باشد. آیاتی که دارد ما نمی‌دانیم؛ یعنی ذاتاً نمی‌دانیم. آیاتی که دارد خدای سبحان اینها را عالم کرد؛ یعنی به تعلیم الهی است. این همه تعبیراتی که دارد: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾، [۱] نسبت به انبیای دیگر یا نسبت به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همین است. الآن شما ببینید یک قمی وقتی زائری از او سؤال می‌کند که مثلاً خیابان ارم کجاست؟ یا صحن جواد الائمه کجاست؟ یا مثلاً خیابان صفاییه کجاست؟ این به آسانی به او آدرس می‌دهد که کدام طرف خیابان ارم است، کدام طرف صحن جواد الائمه است عالم است. در قرآن کریم می‌بینید که ذات اقدس الهی کلّ این صحنه جهان هستی را در مُشت پیغمبر گذاشت. این گونه او را عالم غیب کرده است. فرمود: ﴿مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ﴾، [۲] قصّه از این قبیل است، ﴿مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾، [۳] قصّه از این قبیل است، این قدر جهان غیب در دست پیغمبر قرار گرفته است. در کوه طور نبودی، در هنگام وحی نبود، هنگام غرق فرعون‌ها نبودی، هنگام کفالت مریم نبودی؛ ولی قصّه این است، این است، این است! این گونه شفاف جهان را نزد پیغمبر گذاشت، از این شفاف‌تر چیست؟ قسمت ۸/ممتحنه/تسنیم

آنچه مربوط به علم غیب ائمه (علیهم الصلاة و علیهم السلام) هست این است که این گونه از ذوات قدسی که خدای سبحان در آیه چهار همین سوره فرمود تأسی کنید، به ما نفرمودند که به ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) در امور غیبی تأسی کنید. فرمود در اموری که فهم آن خیلی آسان است، صد درصد به نفع شماست و اگر عمل نکردید صد درصد به ضرر شماست، به نام توالی دوستان الهی و

تبری از دشمنان الهی، در همین جا تأسی کنید. دیگر فرمودند در مسائل معجزه و در اسرار غیبی و در کارهای مخصوص انبیا و اولیا تأسی کنید. ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ﴾.

بنابراین آنها یک سلسله فضایی دارند، تکالیفی دارند که مخصوص آنهاست. در محور تأسی هم به ما فرمودند کجا تأسی کنید؛ یعنی احکام شرعی ظاهری و چون سوره مبارکه «ممتحنه» عنصر محوری آن تویی و تبری است، در جریان تویی و تبری هم می‌فرماید به اینها تأسی کنید.

مطلب دیگر درباره اینکه علم ائمه(علیهم السلام) چگونه هست؟ این را مرحوم کاشف الغطاء(رضوان الله تعالی علیه) به صورت بازتری ذکر کردند. فرمودند ائمه(علیهم السلام) عدل قرآن کریم هستند. این را در کتاب شریف کشف الغطاء طبع جدید، جلد سوم، صفحه ۴۵۲ یک بخش از آن هست و صفحه ۱۱۳ و ۱۱۴ بخش دیگر است. در صفحه ۴۵۲ فرمودند قرآن بالاتر از امام نیست و درست هم فرمودند، زیرا حدیث شریف ثقلین این است که اینها «لَنْ يَفْتَرِقَا»^[۴] اگر یک سلسله حقایقی در قرآن باشد و - معاذالله - ائمه(علیهم السلام) ندانند این اولین افتراق است. پس هر درجه‌ای که قرآن کریم دارد، وجود مبارک امام معصوم(سلام الله علیه) دارد؛ چه اینکه هر حقیقتی را که وجود مبارک امام معصوم آگاه است، در قرآن هست. اگر این نباشد، «افتراق القرآن عن الامام»؛ لذا در صفحه ۴۵۲ فرمود قرآن «و لیس بأفضل من النبی» درباره قرآن و اوصیای نبی «و إن وجب علیهم تعظیمه و احترامه»؛ البته امام و پیغمبر(سلام الله علیهم اجمعین) باید قرآن را احترام کنند، برای اینکه «لأنه مما یلزم علی المملوک و إن قرب من الملك نهابةً القرب تعظیم ما ینسب إلیه من أقوال»؛ لذا می‌بینید که «فتواضعهم لبیت الله تعالی و تبرکهم بالحجر و الأركان و بالقرآن و بالمکتوب من أسمائه و صفاته من تلك الحیثیة لا یقضى لها زیادة الشرفیة»؛ اگر می‌بینید مکه مشرف می‌شوند، حجر الاسود را می‌بوسند، رکن مستجار را، رکن یمانی را احترام می‌گذارند، حجر را احترام می‌گذارند، معنای آن این نیست که - معاذالله - حجر الاسود از اینها بالاتر است. اینها حجر الاسود را لمس می‌کنند تبرک می‌کنند، چون دستور دین است. اگر کعبه را، احجار کعبه را احترام می‌گذارند، چون دستور دین است. این - معاذالله - معنای آن این نیست که این حجر الاسود یا کعبه از اینها بالاتر باشد. قسمت ۸/ممتحنه/تسنیم

علم غیب

پرسش: جایگاه علم غیب کجاست و کاربرد آن چیست؟ پاسخ: از اسرار عالم باخبر کردن، ولی عالم شدن، بر جنّ و انس مسلط شدن، معجزه آوردن. آن که بخواهد از گذشته و آینده خبر دهد، گذشته و آینده را تحت تصرف خود قرار دهد، باید بداند، آن وقت همه مسخر اینها می‌شوند؛ جن مسخر اینهاست، فرشته مسخر اینهاست، آب مسخر اینهاست. تنها شق القمر نیست، اینها وقتی بخواهند شق الارض هم می‌کنند، قارون را به دهن خاک می‌برند: ﴿فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾^[۱] می‌شود. تنها شق القمر نیست، بلکه شق البحر هم هست، با

یک عصا دریا را می‌شکافند و جاده خاکی درست می‌کنند؛ شقّ البحر هست، شقّ الشجر هست، شقّ الأرض هست، شقّ السماء هست، معنی آن این است. آینه‌ای که جلوی شماست، اگر یک مقدار گرد گرفته باشد، آن را که با تحت حنک عمامه پاک نمی‌کنید، آن را با حوله پاک می‌کنید، تحت حنک برای یک چیز دیگر است، آن که بخواهد آسمان و زمین را زیر فرمان بگیرد، او علم غیب می‌خواهد و این علم غیب برای آن است، نه برای اینکه چه چیزی پاک هست و چه چیزی نجس است.

تبیین دو طایفه از نصوص دال بر نامتناهی و محدود بودن علم ائمه(علیهم السلام)

پرسش: «إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلْمُوا» که درباره علم غیب ائمه وارد شده؟ پاسخ: این مثل مخزن است: «إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلْمُوا»

«[۲]. مرحوم کلینی بابتی دارد تحت عنوان «إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلْمُوا»؛ هر وقت بخواهند می‌دانند، چون مخزن در اختیارشان هست.

نصوص درباره علم ائمه(علیهم السلام) دو طایفه است: یکی اینکه اینها چون محدودند، علم محدود دارند؛ البته درست است، غیر خدا

هر موجودی محدود است و علم آن هم محدود؛ نصوص دیگر دارد که علم اینها نامتناهی است؛ حالا علم اینها نامتناهی است؛ یعنی

چه؟ اینها که مخلوق و محدودند، چگونه علم آنها نامتناهی است؛ یعنی چه؟ اینها از این جهت که وصل به مخزن الهی می‌باشند، علم

آنها نامتناهی است؛ لذا «إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلْمُوا»، چون به مخزن نامتناهی وصل هستند؛ هر چه بخواهند و هر وقت بخواهند یاد

می‌گیرند، برای اینکه بتوانند یک مُرده را زنده کنند، باید عالم باشند. از وجود مبارک حضرت امیر در خطبه قاصعه نهج/البلاغه [۳] هست

که - این روایت را چندین بار این جا خواندیم - مشرکین مکه آمدند حضور حضرت، عرض کردند: اگر شما دستور بدهید، آن درختی

که آن جا هست دو نیم بشود، نیمی آن جا بماند و نیمی بیاید این جا، ما ایمان می‌آوریم! وجود مبارک حضرت امیر فرمود من خدمت

پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بودم، حضرت این کار را کرد؛ اینها دوباره عرض کردند که اگر آن نیم دیگر هم از جای خود حرکت

کند و بیاید این جا، ما ایمان می‌آوریم! حضرت این کار را هم کرد، عرض کردند اگر این دو نیم جدای از هم به هم مرتبط بشوند، مثل

درخت اول بشوند و بروند سر جایشان ما ایمان می‌آوریم! حضرت امیر فرمود شاخه‌های درخت روی دوش من بود، درختی که حرکت

کرد آمد خدمت پیغمبر، من هم در خدمت پیغمبر بودم و این شاخه‌ها روی دوش من بود، حضرت دستور داد دوباره برگردند به حالت

اول؛ ولی آنها ایمان نیاوردند. آن علم برای این است! نه اینکه چه چیزی پاک است و چه چیزی نجس است، آن علم حیف است که

این جا صرف شود.

قسمت / ۱۵ فصلت / تسنیم

اگر از من علم غیب می‌خواهید، مگر - معاذ الله - من «الله» هستم که علم غیب داشته باشم! هر چیزی را که ذات اقدس الهی به من

گفت، کلّ جهان را به من آموخت و تا آن اندازه‌ای که باید به شما بگویم می‌گویم، من تابع وحی‌ام و چون وحی سبجان خبرهای

غیبی را به واسطه وحی به من می‌رساند، آن وقت ﴿تَلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾؛ [۳۵] من هم به شما می‌گویم. ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ﴾ [۳۶] که من هم به شما می‌گویم. ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ﴾؛ [۳۷] من مرتضای خدا هستم و او به من گفته و من به شما می‌گویم؛ ولی اینکه خودم ذاتاً علم غیب داشته باشم، این چنین نیست ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾ [۳۸]

بنابراین «فهاهنا امران»: یکی اینکه باید علم غیب داشته باشم که به اندازه کافی و لازم، دارم. دوم اینکه ذاتاً باید داشته باشم، من که ذاتاً مخلوق هستم، چگونه ذاتاً علم غیب داشته باشم؟! باید علم غیب را ذات اقدس الهی به من بدهد که می‌دهد و من هم دارم، ﴿إِنَّ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ﴾.

به یک نکته اصولی هم ما باید این جا توجه داشته باشیم، اینکه فرمود: ﴿مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرَّسْلِ﴾ به دو وجه بود: ﴿وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾؛ یعنی ذاتاً نمی‌توانم، وگرنه اگر ذات اقدس الهی به من خبر بدهد آگاه می‌شوم، ﴿إِنَّ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾؛ یعنی تنها منبع فقهی، اخلاقی و اعتقادی من وحی خداست. ما الآن در اصول اشتباه می‌کنیم و می‌گوییم مواد فقهی ما به مبانی وابسته است و این مبانی به منبع وابسته است؛ منبع ما هم که کتاب، سنت، عقل و اجماع است. این قسمت‌ها را قبلاً ملاحظه فرمودید که ما باید گوش اجماع را بکشیم و از بالا بیاوریم پایین، اجماع هیچ است و اگر حجت باشد تازه در حدّ یک خبر معتبر است. ما که - معاذ الله - مثل عده‌ای فکر نمی‌کنیم تا بگوییم امت معصوم هستند، این حرف از آنهاست؛ اینها اجماع را در قبال کتاب و سنت حجت می‌دانند! ما اگر همه امت هم مطلبی را بگویند، می‌گوییم حجت نیست، مگر اینکه معصوم (علیه السلام) امضا بکند. اگر اجماع را ما حجت می‌دانیم، بر فرض تمامیت علت یا دخول معصوم (سلام الله علیه) است یا کشف از رضای معصوم است که اجماع می‌شود در حدّ خبر. پس اجماع در برابر سنت نیست، باید دست این را گرفت و آورد پایین و دست عقل را باید گرفت و بالا برد، چون این عقل مظلوم کارساز است! قطع در اصول حرف علمی نیست که قطع حجت است، قطع حجت است بلکه آنکه علمی است و جانکاه است و سواد می‌خواهد این است که آدم عقل را مطرح کند، عقل با کدام مبانی؟ مبادی آن چیست؟ صغرای آن چیست؟ کبرای آن چیست؟ مقدمات آن چیست؟ کدام عقل است که پایاپای سنت می‌تواند برود؟ بر فرضی که ما اصول را تهذیب کردیم، اجماع را پایین کشیدیم و قطع را بیرون بردیم، این طور نیست که قطع قطع را بدهیم به اصول و شک شکاک را بدهیم به فقه! اگر کسی در فقه هم قطع پیدا کرد حکم او همان است، در اصول هم اگر «کثیر الشک» شد همان طور است؛ شبهه حکمیه دارد، ولی فوراً پُر شک است، حکمش همین است! شک در براءت داشت با قطع به اشتغال، ولی «کثیر الشک» است که همین طور است. شک شکاک هم در فقه است و هم در اصول، قطع قطع هم در فقه است و هم در اصول، اینها حرف‌های علمی نیست! آنچه علمی است، این است که «العقل ما هو»؟ برهان عقلی یعنی چه؟ این است که هم مرحوم حکیم بوعلی [۳۹] و هم شیخ اشراق، [۴۰] هر دو مکتب می‌گویند خواندن برهان فریضه است!

بخش‌های دیگر منطق نافله است؛ ولی برهان یک چیز کمرشکنی است و به این زودی به ذهن کسی نمی‌آید، کمترین چیزی که ذات اقدس الهی خلق کرده است مسئله یقین است، یقین به این آسانی‌ها گیر نمی‌آید، این را باید اصول به عهده بگیرد. حالا ما بر فرض که این کارها را کردیم، ما تابع وحی هستیم؛ اما وجود مبارک پیغمبر فرمود عقل بسیار خوب است؛ ولی من با عقل کار نمی‌کنم! چون عقل یک علم حصولی دارد، من با شهود کار می‌کنم! عقل که معصوم نیست، به هر حال اشتباه می‌کند و من با عقل کار نمی‌کنم، من با وحی کار می‌کنم! اینکه مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) فرمود اجماع ما این است که نه تنها پیغمبر، بلکه ذوات قدسی اهل بیت (علیهم السلام) با اجتهاد فتوا نمی‌دهند - اجتهاد یک سلسله علوم ظنی و حصولی است - اینها با علم شهودی، یک؛ معصومانه، دو؛ فتوا می‌دهند؛ لذا «عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ اللَّهِ» هستند. [۴۱] بنابراین حضرت با وحی، احکام و حکم الهی را دریافت می‌کند. ما هم با ظاهر قرآن و هم با ظاهر سنت و اگر چیزی دلیل نقلی در دسترس ما نبود با عقل می‌خواهیم کشف کنیم که خدا به پیغمبر چه فرمود! نه به ما چه گفت! اگر عقل حجّت است، در این «صف نعال» [۴۲] قرار می‌گیرد که ما کشف بکنیم که خدا به پیغمبر چه فرمود! آن را یا از راه نقل می‌فهمیم یا از راه عقل می‌فهمیم؛ ولی حصر حضرت این است که من درست است که عقل دارم و عقل کلّ هم هستیم؛ ولی با عقل، دین را بررسی نمی‌کنم. پرسش: پس خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که مثلاً تشریح در غسل و نماز نمود چگونه است؟ پاسخ: آن را خدا به او فرمود، نه اینکه - معاذ الله - «مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» باشد! «فرض النبی» با «فرض الله» همین است و این دو رکعت آخر هم «فرض النبی» است. روایات ما بخش سوم است، حدیث قدسی بخش دوم است، بخش اول قرآن کریم است، همه اینها به علوم الهی برمی‌گردد، نه اینکه - معاذ الله - اینها به میل خودشان و با اجتهاد خودشان «فرض النبی» داشته باشند در برابر «فرض الله».

«فتحصّل» که معصوم فقط با وحی کار می‌کند، ما می‌خواهیم بفهمیم آن وحی‌ای که خدا به پیغمبر فرمود چگونه است؟ آن را یک وقت با ظاهر آیه می‌فهمیم، یک وقت هم با حدیث قدسی می‌فهمیم؛ چه قرآن، چه حدیث قدسی و چه روایت همه اینها «حکم الله» است! این طور نیست که «مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» یک چیزی بگویند. ما با ظاهر قرآن حکم خدا را می‌فهمیم، با حدیث قدسی می‌فهمیم، با روایت معتبر می‌فهمیم، دسترسی نداشتیم با عقل چیزی را کشف می‌کنیم که اینها چه فرموده‌اند و به ما نرسیده است، نه اینکه - معاذ الله - ما مستقیماً در ردیف وحی با خدا رابطه داشته باشیم که عقل - معاذ الله - در قبال وحی باشد! عقل در مقابل نقل است، نه عقل در مقابل وحی! این تعبیر، تعبیر نارواست که شرعاً این طور است و عقلاً آن طور است! عقل در مقابل شرع نیست، بلکه عقل در مقابل نقل است! شرع مقابل ندارد، وحی مقابل ندارد، پیغمبر مقابل ندارد، علی و اولاد علی مقابل ندارند! حکیم در برابر فقیه است، نه اینکه - معاذ الله - حکیم در برابر نبیّ باشد. قسمت ۴/ احقاف / تسنیم

علم غیب نزد خداست وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عالم بود به علم الهی؛ اما در بحث‌های قبلی به عرض شما رسید که حضرت فرمود ما در احکام شرعی به علم غیب مأمور نیستیم گاهی برای حفظ دین یا حفظ جان کسی به علم غیب عمل

می‌کردند و گرنه همه این روایاتی که در باب قضا وارد شده است قسمت مهم آن از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که فرمود: «إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ»؛ [۳] بسیاری از اینها صحیح هست و حجت هم هست و فتوا هم به آن داده می‌شود. حضرت فرمود «إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ»، ما در محاکم به علم غیب عمل نمی‌کنیم مأمور هم نیستیم، چون اگر ما بخواهیم به علم غیب عمل بکنیم، مردم مجبورند که ایمان بیاورند و گرنه برابر این دو آیه سوره مبارکه «توبه» که هر کاری که انسان می‌کند پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌بیند و ائمه می‌بینند: ﴿قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾؛ [۴] این «سین»، سین تحقیق است نه سین تسویف. این «سین» سینی نیست که در برابر «سوف» باشد. ﴿فَسَيَرَى اللَّهُ﴾؛ یعنی قطعاً، یقیناً، الآن، نه بعدها خدا می‌بیند. ﴿قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ که منظور ائمه است. هر کاری می‌کنیم می‌بینند. فرمود این چنین نیست که اعمال شما نزد ما مستور و مخفی باشد؛ ولی بنا بر این نیست که ما به علم غیب در محاکم عمل بکنیم، اگر این طور باشد که شما مجبور هستید که آدم خوب باشید. قسمت ۶/ممتحنه/تسنیم

﴿لَأَسْتَكْتَرْتُ﴾؛ [۷] یعنی بالذات و گرنه این همه آیات دارد: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾؛ [۸] این همه غیب را ما به تو دادیم؛ البته ذاتاً اینها مثل الله نیستند که بدانند. آن که ذاتاً علم غیب دارد فقط خداست و گرنه این همه آیات ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾ مرتب می‌گوید، مرتب می‌گوید، ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى﴾؛ [۹] اینها مرتضی هستند. این مثل دو دو تا چهارتاست برای ما که قرآن و روایات پر از این است که اینها متن غیب هستند؛ اما فرمودند ما بنا نیست که به علم غیب عمل بکنیم. اگر حرف کاشف الغطاء درسی بود، اگر رسائل علمی بود و اگر کفایه علمی بود و اگر اینها این را می‌گفتند در بحث علم که علم غیب سند فقهی نیست، دیگر کاشف الغطاء بالصراحة می‌گوید سیدالشهداء به تمام جزئیات کربلا عالم بود. وجود مبارک امیرالمؤمنین به تمام جزئیات شب نوزدهم آگاه بود، چه کسی می‌زند؟ اما فرمودند علم غیب برتر از آن است که در کار فقهی بیاید، علم فقه را همین علوم عادی اداره می‌کند. الآن هم همین طور است، این را باید بدانند که دو یعنی دو فصل است؛ یک فصل این است که معصوم «بما انه معصوم» هیچ خطا نمی‌کند، درست است؛ اما معصوم «بما انه معصوم» مسئول کارهای مردم نیست. علم غیب مسئول نیست، این اگر ده‌ها بار در رسائل و کفایه بیاید آن وقت جا پیدا می‌کند ما دیگر نه قبلش نه فعلش نه بعدش دیگر خطر شهید جاوید و اینها را دیگر نداشتیم. خدا رحمت کند آن آقا را! چندین سال رسائل درس می‌گفت؛ منتها وقتی این حرفها علنی نشود گفته نشود بشر عادی چگونه بفهمد؟ بشر عادی می‌گوید وقتی کسی نداند دست زن و بچه‌اش را می‌گیرد می‌برد؛ اما وقتی بداند چرا زن و بچه‌اش را اسیر می‌کند؟ خودش می‌خواهد برود کشته بشود، کشته بشود. قسمت ۶/ممتحنه/تسنیم

عده‌ای از شام آمدند خدمت حضرت امیر(سلام الله علیه) مطالبی را پرسند، وجود مبارک امام مجتبی(سلام الله علیه) هم حضور داشت، یکی از سؤال‌هایی که قبلاً زمینه کرده بودند این بود که از حضرت پرسند: «كَمْ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ»، بین آسمان و زمین چقدر فاصله است؟ وجود مبارک حضرت به امام مجتبی(سلام الله علیهما) اشاره کرد، فرمود شما جواب بدهید! وجود مبارک امام مجتبی(سلام الله علیه) که کودکی در آن محفل بود، فرمود: «مَدُّ الْبَصَرِ وَ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ»؛ [۹] این یک روایت کوتاه را سیدنا الاستاد در *المیزان* که نقل می‌کند، می‌گوید این جزء غرر روایات ماست. [۱۰] حضرت مجتبی(سلام الله علیه) فرمود: «مَدُّ الْبَصَرِ وَ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ»؛ یعنی اگر منظور شما آسمان ظاهری است، این تا چشم می‌بیند، نمی‌شود معیاری برای آن ذکر کرد. اگر منظور شما آسمان قرآنی و معنوی است، «دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ»، آه مظلوم است. فاصله زمین تا آسمان را آه مظلوم طی می‌کند. این است که آه مظلوم اثر دارد، برای اینکه به جایی می‌رسد که ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾ می‌بینند، ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾ می‌بینند، آن دعا دیگر رد نمی‌شود. اینکه وجود مبارک امام باقر می‌فرماید، پدرم امام سجاد(سلام الله علیه) به من بگوید در آخرین لحظه، آخرین سفارش پدرم امام سجاد(سلام الله علیه) این است که فرمود پسر! آخرین سفارش من به تو همان آخرین سفارش پدرم حسین بن علی(سلام الله علیهما) است در آخرین لحظه. آخرین وداعی که پدرم آمد در خیمه با من وداع کرد، فرمود پسر! «إِيَّاكَ وَ ظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ»؛ [۱۱] فرمود ظلم همه جا حرام است و بد است؛ اما آن مظلومی که هیچ پناهگاهی غیر از خدا ندارد به او ستم نکن! برای اینکه او به قبیله و قوم و اداره و شخص و قبیله و پدر و پسر و اینها را ندارد که تکیه کند، این فقط می‌گوید خدا. این آه، آه خالصانه است، این آه خالصانه یقیناً به مقصد می‌رسد. آه خالصانه موحدانه که به مقصد رسید، اثر دارد. فرمود: «إِيَّاكَ وَ ظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ»، این خالصاً می‌گوید «یا الله!» چون هیچ‌جا ندارد. این آخرین سفارش وجود مبارک حضرت بود به امام سجاد در خیمه. آخرین سفارش وجود مبارک امام سجاد به امام باقر(سلام الله علیهم اجمعین) هم همین است.

امام حسن می‌فرماید فاصله بین زمین و آسمان آه مظلوم است. اگر منظور شما آسمان ظاهر است: «مَدُّ الْبَصَرِ»، اگر منظور آسمان باطن است: «دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ». آنجا که ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾، آنجاست که وحی می‌آید، آنجاست که فرشته‌ها رابطه دارند، آنچه بین فرشته‌ها ردّ و بدل می‌شود، جن‌ها می‌فهمند، می‌شنوند، چون با آنها هستند. آنها از اخبار غیبی یا همه را می‌فهمند یا بعضی را می‌فهمند و بعضی را نمی‌فهمند؛ ولی آنچه خودشان کم و زیاد می‌کنند، مهم است. اینها را می‌آیند القا می‌کنند به کهنه، به سحره و به امثال آن، آن وقت این دروغ‌اندازی‌ها و خیالبافی‌ها را ترویج می‌کنند. کار عده‌ای از جن این بود که این دسترسی داشتند به آسمان‌ها، درست است که وحی یک امر مجرد است؛ ولی زمان و زمین بی‌اثر نیست. «لیلة القدر»ی می‌خواهد زماناً، یک حرم الهی به نام مکه می‌خواهد مکاناً، به هر حال زمین، زمان و خصوصیت‌ها و اینها در تتمه قیود قابلی نقش دارد. مکه‌ای می‌خواهد کنار کعبه که

بشود سرزمین وحی و زائران آنها بشوند: «ضیوف الرّحمان» [۱۲] یک ماه مبارک رضانی می‌خواهد که لילה قدر داشته باشد، صائمان بشوند: «ضیوف الرحمان». گرچه زمان و زمین دخیل نیست برای اینکه مادی هستند و وحی یک امر مجرد است؛ ولی به هر حال باید به موجودات مادی برسد، به انسان و جن برسد. اینها به آن آسمان‌ها است، کدام آسمان بود؟ کدام بخش بود؟ آن را قرآن از این جهت بازگو نکرده است؛ ولی ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾ است، یک؛ حرف‌های ملائکه را گذشته از اینکه خودشان می‌فهمند، جن بی‌ارتباط با آنها نیستند، دو؛ سالیان متمادی ابلیس در جمع آنها بود، سه؛ گروهی از ملائکه را هم می‌گویند جن، اینکه بعضی‌ها می‌گویند ابلیس جزء ملائکه بود و قرآن که دارد: ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ﴾، [۱۳] منافات ندارد، برای اینکه طایفه‌ای از ملائکه را جن می‌گویند، برابر این روایت است، گرچه تثبیت نشده است. اگر چنین اموری هست، اینها این را یاد می‌گرفتند تا به کهنه و سحره و اینها گزارش بدهند. قسمت ۲/ جن / تسنیم

عمل به علم غیب

در بخش‌های بسیاری وجود مبارک حضرت به علم غیب عمل می‌کند؛ نظیر آنچه وجود مبارک خضر عمل کرد. بخش‌هایی هم که مأموریت ندارند عمل نمی‌کنند. غرض این است که این فرمایش کاشف الغطاء از کتاب کشف الغطاء باید بیاید رسائل را علمی کند، کفایه را علمی کند، این نقص را برطرف کند، این عیب را برطرف کند تا ما بدانیم اگر یک وقت خود حضرت امیر در نهج البلاغه فرمود من ممکن است خطا بکنم - معاذالله - این نیست که امام خطا بکند، همین پیغمبر است فرمود من اگر مالی را دادم شما یک قطعه از آتش را دارید می‌برید. همه یعنی همه محدثین ما این را در کتاب قضا نقل کردند، حجت هم هست، فتوا هم دادند. مبدا کسی خیال کند که - معاذالله - امام نمی‌داند یا مثلاً علم غیب ندارد یا معصوم اشتباه می‌کند! معصوم «بما انه معصوم» که حکم نکرده، این به عنوان علی بن ابیطالب حکم کرده است و ذات اقدس الهی فرمود آن علم غیب برای جاهای بابرکتی است اگر به آن علم غیب عمل بکنید مردم همه مجبورند به فقه عمل بکنند. غرض این است که مرزها باید به وسیله علم مشخص بشود تا مشکلی ما نداشته باشیم.

معصوم هیچ اشتباه نمی‌کند، مأمور به ظاهر است به قانون عمل می‌کند. قانون این است که کسی شاهدهی آورد بینهای آورد حضرت فرمود: ﴿إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ﴾. قسمت ۶/ امتحانه/ تسنیم

گاهی ممکن است که خیلی از مسائل پیش بیاید که معصوم با علم غیب حفظ می‌کند، معصوم با علم غیب نگهداری می‌کند اسرار عالم را؛ اما در قوانین فقهی بین معصوم و غیر معصوم فرقی نیست. «إِنَّمَا»، یعنی «إِنَّمَا»! «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»، چند تا روایت است صحیحه هم هست مفتی به هم هست. حضرت هم فرمود مبدا بگویند من از دست خود پیغمبر گرفتم! حالا کسی که می‌داند

این شخص قَسَم دروغ خورده یا شاهد باطل آورده و گرفته، این ممکن است نقد بکند؛ اما نقد معصوم نیست، حضرت هم فرمود یک قطعه آتش دارید می‌برید او خودش هم می‌بیند. بعد از شهادت سرداری عده‌ای رفتند - این را جرجرداق در صوت *العدالة* نقل کرد - خدمت حضرت به حضرت عرض کردند که ما تبریک بگوییم یا تسلیت؟ تبریک بگوییم که شما جوانی تربیت کردید که بهترین دوران زندگی را در خط مقدم جبهه شربت شهادت نوشید، تسلیت بگوییم برای اینکه یک نیروی فعالی را از دست دادید! فرمود نه، به من تسلیت بگویید. عرض کردند چرا؟ فرمود: «كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا يَوْمَ خَيْبَرَ مِنَ الْغَنَائِمِ لَمْ تُصِبْهَا الْمَقَاسِمُ لَتَشْتَعِلَ عَلَيْهِ نَارًا»؛ [۱۰] البته نزد من عزیز بود همیشه او را احترام می‌کردم؛ اما آن غنیمتی که بدون اجازه ما از بیت‌المال در جنگ خایبر گرفته الآن در کنار قبرش شعله دارد می‌زند، این پیغمبر است! «كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا يَوْمَ خَيْبَرَ مِنَ الْغَنَائِمِ لَمْ تُصِبْهَا الْمَقَاسِمُ لَتَشْتَعِلَ عَلَيْهِ نَارًا»، این علم برای همیشه نیست، برای همه مردم نیست، اگر اینها به علم غیب عمل بکنند جامعه طاقت نمی‌آورد، آبروها می‌رود. می‌فرمود ما برابر ظاهر عمل می‌کنیم؛ اما می‌دانیم باطن چه خبر است. آن قصه را هم که به عرض شما رساندیم که کسی خواست وارد محضر امام باقر(سلام الله علیه) بشود کنیز رفت دم در باز کرد و یک نگاه نامحرمانه‌ای کرد همین که وارد حیاط شد حضرت فرمود: «ادْخُلْ لَا أَمَ لَكَ»؛ [۱۱] این دستپاچه شد، ای کاش مادر نداشتی تو را بزاید! اما وقتی رفت حضور حضرت، عرض کرد من خواستم امتحان بکنم! فرمود: «لَئِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ هَذِهِ الْجُدْرَانَ تَحْجُبُ أَبْصَارَنَا»؛ تو می‌خواهی ما را امتحان بکنی؟ تو خیال کردی ما پشت دیوار را نمی‌بینیم؟ این امام است. این کتاب کاشف الغطاء باید کتاب درسی بشود. علم غیب یک حساب است «مما لاریب فیه» است، کم و زیاد همه چیزها را خدا به اینها یاد داد و می‌دانند؛ اما این سند فقهی نیست، آن قطعی که حجت است، آن علمی که حجت است، علم عادی است. گاهی خود آنها اگر دین در خطر باشد جان کسی در خطر باشد خود آنها اعلم هستند و یک بیان نورانی در *نهج البلاغه* هست که وجود مبارک حضرت امیر فرمود من این گونه نیستم که اشتباه بکنم. [۱۲] اگر کسی این مسائل تحقیقی کاشف الغطاء را نداند، این حرف علم در *رسائل* نیاید در *کفایه* نیاید - معاذالله - خیال می‌کند که حضرت امیر مثلاً اشتباه می‌کند. این نیست! یک روز خطری را ریسک کردیم خطری را دیدیم دیگر نباید این خطرات در جامعه باشد حرف علمی ما باید در جامعه باشد؛ عظمت عصمت، جلال و شکوه عصمت اینها باید سر جایش محفوظ باشد؛ اما اینها به عنوان اینکه علم غیب دارند عمل نمی‌کنند. قسمت ۶/ممتحنه/تسنیم

گاهی اسرار غیبی مثل وجود مبارک حضرت خضر، اینها همین کار را می‌کردند؛ اما بنای ائمه(علیهم السلام) بنای انبیا بر این نیست که با علم غیب کار بکنند و الا گاهی مثلاً همین جریان *حاطب بن ابی بلتعنه* که خطر بود وجود مبارک حضرت امیر را فرستاد حضرت به این زن شمشیر کشید، گفت نامه را بده! برای اینکه «مَا كَذَبْنَا رَسُولُ اللَّهِ وَ لَا كَذَبَ رَسُولُ اللَّهِ»؛ [۱۳] کسی به ما خبر داد که صد

درصد راست می‌گوید این هم هست. این کسی که نفوذی است دارد گزارش می‌برد و عملیات را دارد لو می‌دهد، اینجا علم غیب اثر دارد، این کار را می‌کنند. همین حاطب بن ابی بلتعنه که نامه را داده بود به آن زن، آن زن در گیسوان خود پنهان کرده بود اینها گشتند لباسش را دیدند که نه، نامه نیست. حضرت امیر شمشیر کشید، فرمود کسی به من گفت که دروغ نمی‌گوید. این یک علم غیبی است. اما حالا هر روز اینها این کار را انجام بدهند با علم غیب بخواهند عمل کنند فلان جا فلان ترشح شده علم غیب دارند که نجس است، بیايند لباسشان را بشویند این طور نیست، این تکلیف نیست. چند تا روایت معتبر است در کتاب قضا بخوانید، فرمود: «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ»، بعد فرمود آقایان! بین خود و خدای خود باید حسابتان روشن باشد، هر کسی حساب خودش را بکند، ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ﴾؛ [۱۴] چه اظهار کنید چه اخفا، به هر حال باید حساب پس بدهید. اینجا جای بگیر و ببند نیست. اینجا جای عملی است که هر کسی مختار است خودش انجام بدهد. اینجا جایی است که ما به شما می‌گوییم: ﴿وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾، این روسری برای سر و گردن است، برای آن چوب نیست که آویزان بکنید در برابر این آیه دارید می‌ایستی! این روسری برای چوب نیست، در برابر چه کسی داری می‌ایستی؟ حالا چهار تا مشکل از چهار نفر هست یک حساب دیگر است؛ اما شما با آیه در نیفت، ﴿وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ﴾ «خُمُرُ»؛ یعنی روسری، ﴿عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾؛ یعنی سر را بپوشانید برسید تا به گردن و سینه. «علیٰ جیب» گردن و سینه را بپوشانید این در برابر آیه چوب بلند کرده، نمی‌داند که چه خبر است. غرض این است که ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبَلَمْرِضَادٌ﴾ [۱۵] هست، او در کمین است، او رصد می‌کند؛ حضرت فرمود تو فلان کار را کردی با زنت این گونه دعوا کردی فلان کس نامحرم را دیدی، این طور که نمی‌شود. فلان کس را از مسجد بیرون کنید، برای اینکه در بین راه که می‌آمد نامحرمی را نگاه کرد، این که نمی‌شود با این وضع جامعه را اداره کرد. قسمت ۶/ممتحنه/تسنیم

ماموریت استفاده از علم غیب

«فلا يجب عليهم حفظ النفس من التلف مع العلم بوقته من الله تعالى»؛ بر آنها واجب باشد که خودشان را حفظ بکنند با اینکه می‌دانند چه موقع آسیب می‌بینند، چه کسی اینها را می‌زند، یک چنین چیزی واجب باشد یا نباشد! اگر یک وقت خدای سبحان دستور داد که فلان جا خودت را حفظ بکن، می‌کنند؛ اگر نه، برابر علم غیب مأمور نیستند. «فلا يجب عليهم حفظ النفس من التلف مع العلم بوقته من الله تعالى فعلم سيّد الأوصياء عليه السلام بأنّ ابن ملجم (لعنه الله) قاتله، و علم سيّد الشهداء عليه السلام بأنّ الشمر لعنه الله قاتله مثلاً مع تعيين الوقت»؛ با اینکه فرمود می‌دانم «خَيْرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لَأَقِيهِ» [۱۱] و من به آن جا باید بروم! بین نوایس و کربلا، می‌دانم که بدنم را گرگان تکه تکه می‌کنند، بله! «خَيْرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لَأَقِيهِ». «مع تعيين الوقت»؛ با اینکه لحظه‌اش را می‌دانند، این «لا يوجب عليهما التحفظ و ترك الوصول إلى محلّ القتل» این برای حفظ دین باید برود، برای دین دارد می‌رود. این بدنش را فدا می‌کند، جانش

را که فدا نمی‌کند، او بدن‌باز است نه جانباز. «و علی ذلک جرّت أحكامهم و قضایاهم، إلا فی مقامات خاصّة، لجهات خاصّة. فإنّهم یحکمون بالبینة و الیمین، و إن علموا بالحقیقة من فیض ربّ العالمین»؛ با اینکه حقیقت را می‌دانند که این دروغ می‌گوید؛ اما حکم شرعی همین است. امام که مکلف به علم غیب نیست. یک وقت ضرورتی اقتضا می‌کند برای اثبات معجزه‌ای و مانند آن، بله. «فإصابة الواقع، و عدم امکان حصول الخطأ و الغفلة منهم بالنسبة إلى الأحكام، و بیان الحلال و الحرام» است «و أنّ المدار فی ذلک»؛ احکام شرعی را می‌خواهند بگویند فتوا بدهند، الا و لابد مطابق با حکم خداست، آن‌جا جای اشتباه نیست، حکم خدا این است که بینة «علی المدعی» [۱۲] است و یمین «علی من أنکر» است؛ اما حالا در محکمه فلان شخص بینة آورده یا نه؟ درست است یا نه؟ اگر حکم الهی و دستور ذات اقدس الهی این باشد که این پرده بردارد، رازگشایی می‌کند. اگر نه، می‌گذارد برای جهنم. فرمود: «و أمّا ما کان من الأمور الوجودیّة دون العمليّة»؛ در اعمال شخصی، کاری که باعث سلب اعتماد مردم است - معاذالله - یک وقت نمازشان قضا بشود، بله این گونه نیست؛ اما حالا با اصحاب دارند می‌آیند کسی یک ظرف آب پرت کرده بعضی از قطرات آن آلوده بود، احیاناً به لباس حضرت یک قطره رسید، حالا حضرت بیاید این را آب بکشد، مأمور نیست. با اینکه بر اساس علم غیب می‌داند که یک قطره از آن آب به لباس حضرت رسید. یا وقتی دستور باشد، بله آب می‌کشد؛ اما نه، وقتی که نمی‌داند، «رُفِعَ ... مَا لَا یَعْلَمُونَ»، [۱۳] این «رُفِعَ ... مَا لَا یَعْلَمُونَ»، یعنی بر اساس علم عادی است. فرمود امور وجودیه مثلاً کاری بکنند که اعتماد مردم را سلب بکنند، واجبی ترک بشود - معاذالله - حرامی انجام بشود، اینها ممنوع است، اینها بله این گونه نمی‌کنند. دیگری ممکن است اشتباه بکند؛ اما اینها این گونه اشتباه نمی‌کنند. دیگران ممکن است نمازشان قضا بشود؛ اما اینها این گونه نمی‌کنند. این محدوده محفوظ است؛ اما در امور جزئیة به علم غیب عمل بکنند این طور نیست. «و أمّا العلمیّة؛ فمدارها علی العلم البشری، دون الإلهی؛ إذ لا یلزم من عدم الإصابة تنقّر النفوس، و لا زالوا ینادون»؛ خودشان هم برای اینکه مبدا - خدای ناکرده - بشر سوء استفاده کند، فرمود که علم غیب را غیر از ذات اقدس الهی کسی دیگر نمی‌داند. حالا شما ملاحظه بفرمایید این ابواب قضا که باب قضا را خود اینها محکمه داشتند و گفتند که ما جز به بینة و یمین حکم نمی‌کنیم. قسمت ۸/ امتحنه/تسنیم

نتیجه گیری

چنانکه گفته شد عالم به موجودات مشهود و نمایان خلاصه نمیشود بلکه قسمت عظیم و اصلی جهان موجود، بوسیله حواس انسان غیر قابل شهود است.

بنابراین برای شناخت و بررسی محیط بایستی به این عوالم نیز توجه کرد.

اما این عالم و اطلاعات و روئیت آن از عهده هرکس بر نمی آید تنها آفریدگار جهان است که علم مطلق و عالم مطلق است و اجازه دستیابی به این عوالم نیز تنها تحت اذن باری تعالی است .

ما نیز اگر طالب اطلاعات این بخش از جهان هستی هستیم تنها راه کسب ، مراجعه به کسانی است که این اجازه را خداوند به آنها اعطا کرده این گروه پیامبران ، ائمه معصومین و علمائی هستند که از طرق میسور و ماثور این اذن را دریافت میدارند .